

فصل اول

مفهوم کلی حقوق بین الملل

۱- طرح موضوع

شناخت مفهوم کلی حقوق بین الملل عمومی به عنوان یکی از شاخه‌های حقوق عمومی که امروزه معمولاً به طور اختصار «حقوق بین الملل» نامیده می‌شود، مستلزم مطالعه چهار موضوع اساسی است: تعریف حقوق بین الملل، وجه تسمیه حقوق بین الملل، ماهیت و ضرورت وجود حقوق بین الملل و بالاخره عوامل مؤثر در توسعه و تحول حقوق بین الملل.

بخش اول

تعریف حقوق بین الملل

۲- طرح موضوع

برای ارائه تعریف جامعی از حقوق بین الملل، ابتدا لازم است درک جامع و صحیحی از مفاهیم زیر به دست آید:

جامعه بین المللی و حقوق بین الملل، نهادهای بین المللی و حقوق بین الملل، سازمانهای بین المللی و حقوق بین الملل، تابعان یا موضوعات حقوق بین الملل، روابط بین الملل و حقوق بین الملل، سیاست و حقوق بین الملل، حقوق بین الملل خصوصی و حقوق بین الملل عمومی و بالاخره قلمرو حقوق بین الملل.

در پایان این بخش، با توجه به نظریات دانشمندان حقوق بین الملل و رویه قضایی بین الملل از یک سو و مفاهیم مذکور از سوی دیگر، تعریف کاملی از حقوق بین الملل ارائه خواهد گردید.

بند اول

جامعه بین‌المللی و حقوق بین‌الملل

۳- شرح موضوع

حقوق بین‌الملل، حقوق جامعه بین‌المللی است؛ یعنی مجموعه قواعد و مقرراتی است که بر جامعه بین‌المللی حاکم است و در آن جامعه قابلیت اجرایی دارد. به عبارت دیگر، جامعه بین‌المللی تحت پوشش و سلطه یک سلسله قواعد حقوقی به نام «حقوق بین‌الملل» بوده و متعهد و ملتزم به رعایت و اجرای کامل آنهاست.

جامعه بین‌المللی، اجتماعی است که در اساس، از همکاری و همبستگی مبتنی بر منافع مشترک و نیازهای متقابل کشورها به وجود آمده و مقررات حقوق بین‌الملل به آن نظم خاصی بخشیده و بر آن حاکم شده است. از این رو، در می‌یابیم که میان حقوق بین‌الملل و جامعه بین‌المللی ارتباط «جامعه شناختی» برقرار است.

حقوق بین‌الملل، از آن زمان که جامعه بین‌المللی را از شکلی صرفاً سیاسی خارج نمود و نمادی حقوقی به آن بخشید، حقوق جامعه بین‌المللی تلقی گردید.

متأسفانه، امروزه در جامعه بین‌المللی، حقوق کمابیش بازیچه سیاست است و سیاست حاکم بر حقوق. مسلمًاً آنگاه که در جامعه‌ای، سیاست خط مشی‌های حقوقی را تعیین نماید، حقوق و سیاست در هم می‌آمیزند و آن جامعه را به سوی تباہی و استبداد رهنمون می‌سازند، اما به رغم این وضعیت، نباید چندان نومیدانه به جامعه بین‌المللی نگریست، زیرا هنگامی که کارنامه حقوقی این جامعه، به‌ویژه در سالهای اخیر مورد مطالعه قرار می‌گیرد، بخوبی روش می‌شود که نکات مثبت در آن فراوان است و روز به روز نیز افزون‌تر می‌گردد.

بند دوم

نهادهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل

۴- شرح موضوع

مقصود از نهادهای بین‌المللی، مجموعه قواعد و ارگانهای حاکم بر مناسبات میان اعضای جامعه بین‌المللی است. دستهٔ مهمی از نهادهای بین‌المللی، برخاسته از مقررات حقوق بین‌الملل هستند که به آنها «نهادهای حقوقی بین‌المللی» می‌گویند. این گونه نهادها، مشتمل بر تشکلهای جمعی و قواعد تأسیسی هستند که طبق حقوق بین‌الملل ایجاد شده‌اند؛ از جمله می‌توان از کشورها، سازمانهای بین‌المللی (دولتی)، معاهدات بین‌المللی، داوری بین‌المللی، دیوان بین‌المللی دادگستری و امثال آنها نام برد.

بند سوم سازمانهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل ۵- شرح موضوع

امروزه بخش قابل توجهی از مقررات حقوق بین‌الملل را «حقوق سازمانهای بین‌المللی» تشکیل می‌دهد. حقوق سازمانهای بین‌المللی از یک سو شامل قواعد حاکم بر سازمانهای بین‌المللی^۱ است (مانند اساسنامه سازمانهای بین‌المللی یا عهدنامه وین در زمینه حقوق معاهدات میان کشورها و سازمانهای بین‌المللی و سازمانهای بین‌المللی با یکدیگر مورخ ۱۹۸۶) و از سوی دیگر، مجموعه تصمیماتی است که سازمانهای بین‌المللی طبق اساسنامه‌های خود اتخاذ می‌نمایند (مانند قطعنامه‌های سازمانهای بین‌المللی).

بند چهارم تابعان حقوق بین‌الملل

۶- شرح موضوع

کلمه «تابعان حقوق بین‌الملل» موجب ابهاماتی در ادبیات حقوق بین‌الملل شده است، زیرا واژه «تابع» ترجمه کلمه انگلیسی *subject* یا فرانسوی *sujet* است. این واژه به دو معنی فاعل یا وضع کننده و هم مفعول یا دریافت کننده به کار می‌رود؛ در نتیجه، از دید حقوقی، واژه «تابع حقوق»، یعنی شخصی که هم واضح قواعد حقوقی و هم دریافت کننده آن قواعد است. امروزه، این اشخاص در حقوق بین‌الملل در درجه اول «کشورها» و در درجه دوم «سازمانهای بین‌المللی دولتی» هستند.^۲ اما اشخاص حقیقی، شرکتهای خصوصی خارجی (بويژه شرکتهای فراملی یا چند ملیتی)، سازمانهای بین‌المللی غیردولتی و نهضتهاي آزاديبخش ملي (تحت شرایطی)، صرفاً دریافت کننده قواعد حقوق بین‌الملل هستند؛ یعنی قواعد حقوق بین‌الملل، در مواردی در خصوص آنها وضع شده و آنها را موضوع حق و تکلیف قرار داده است.

شاید به دلیل ابهامات مذکور است که امروزه به جای اصطلاح «تابعان حقوق بین‌الملل» بیشتر از اصطلاح «اعضای جامعه بین‌المللی» یا «اشخاص حقوقی بین‌المللی» استفاده می‌شود.

۱- در اینجا مقصود، سازمانهای بین‌المللی دولتی یا بین‌الدول است.

۲- ژان فرانسوا اوبر؛ «ملاحظات یکی از متخصصان حقوق اساسی درباره تحول منابع حقوق بین‌الملل»، ترجمه دکتر سید علی هنجنی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۸، پاییز و زمستان ۹۶، تهران، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، ص ۲۵۶.

بند پنجم روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل

۷- مناسبات متقابل

روابط بین‌الملل، مقدم بر حقوق بین‌الملل است و تا زمانی که این روابط برقرار نباشد، حقوق بین‌الملل به وجود نمی‌آید. به عبارت دیگر، روابط بین‌الملل زمینه‌ساز اصلی و اساسی حقوق بین‌الملل است. از این روست که حقوق بین‌الملل را ناشی از روابط بین‌الملل می‌دانند، اما هنگامی روابط بین‌الملل انسجام و انتظام می‌باید که معیارهای حقوقی بر آن حاکم و ناظر گردد و آن ملاکهای حقوقی چیزی جز حقوق بین‌الملل نیست.

بنابراین، حقوق بین‌الملل تنظیم کننده روابط بین‌الملل است. شما مذکور، مناسبات تنگاتنگ و متقابل روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل را نشان می‌دهد.

۸- انواع روابط بین‌الملل

روابط بین‌الملل، به دو صورت دوستانه و خصمانه متجلی است. در گذشته، اصل، روابط خصمانه و استشنا روابط دوستانه بوده، اما امروزه، بویژه با پذیرش اصل عدم توسل به زور و تحریم جنگ، اصل، روابط دوستانه و استشنا، روابط خصمانه گردیده است.

روابط دوستانه انواع مختلفی دارد که از آن جمله است: روابط سیاسی یا دیپلماتیک، روابط اقتصادی، روابط بازرگانی و روابط علمی و فرهنگی.

جنگ، بارزترین نوع روابط خصمانه است، اما این نوع رابطه نیز تحت سیطره قواعد حقوق بین‌الملل است؛ به طوری که بخش عمده‌ای از مقررات بین‌المللی تحت عنوان «حقوق جنگ» یا «حقوق مخاصمات مسلحانه» مطرح گردیده است.^۱

بند ششم سیاست و حقوق بین‌الملل

۹- شرح موضوع

برخی از حقوق‌دانان، مخصوصاً حقوق‌دانان انگلوساکسون، حقوق بین‌الملل را جزیی از علم روابط بین‌الملل - که خود شاخه‌ای از علوم سیاسی است - قلمداد می‌کنند. در نتیجه، موجودیت حقوق

^۱- نک: فصل دوازدهم کتاب و نیز مؤلف، حقوق جنگ (حقوق بین‌الملل مخاصمات مسلحانه)، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

مفهوم کلی حقوق بین‌الملل / ۵

بین‌الملل را مشروط به آن می‌دانند که در خدمت سیاست به عنوان عامل متمایز و نه انحصاری روابط بین‌الملل باشد.^۱

به عقیده شوارزنبرگر^۲ حقوقدان انگلیسی، وظيفة اصلی حقوق بین‌الملل، کمک به حفظ و نگهداری برتری زور و سلسله مراتبی است که بر پایه قدرت استقرار یافته است.

مک دوگال^۳ حقوقدان امریکایی، با انتقاد از برخی متخصصان حقوق بین‌الملل می‌گوید: «آنان اصرار بر این دارند تا به گونه‌ای افراطی، بر قواعد فنی (حقوقی) تکیه کنند و سیاست را به عنوان عنصر الهام‌بخش تصمیمات بین‌المللی، از آن قواعد جدا سازند».^۴ وی بدون آنکه اصول عقاید خود را از قید سیاست آزاد کند، معتقد است که هدف نهایی حقوق بین‌الملل، صیانت از آزادی و حیثیت بشری است.^۵ بالاخره، رایت محقق امریکایی، حقوق بین‌الملل را از جهت عملی و اجرایی (نه از نظر علمی و نظری)، همواره تابع سیاست بین‌الملل می‌داند؟

اما سیاست بین‌الملل، در رابطه مستقیم با خط مشی‌های حکومتی است که این خود معلول رژیمهای سیاسی، سیاستهای حزبی و سیاست رهبران کشورهاست. خط مشی‌های حکومتی، حالت ثابت و دائمی نداشته و همواره در حال تغییر است. در نتیجه، سیاست بین‌الملل نیز تغییرپذیر است. در صورتی که صرف تنوع و تغییر رژیمهای سیاسی و سیاستهای حکومتی، قادر به دگرگون ساختن حقوق بین‌الملل نخواهد بود.

اصل دوام کشورها، مؤید اصل دوام تعهدات بین‌المللی کشورهاست. البته، این بدان معنی نیست که سیاست بین‌الملل، هیچ تأثیری در تغییر قواعد حقوق بین‌الملل نداشته باشد. از سوی دیگر، واضح است که اراده کشورها پدید آورنده حقوق بین‌الملل است و گردانندگان کشورها، حکومتها یا دولتها هستند. بنابراین، حقوق بین‌الملل تا حدود زیادی متأثر از سیاست حکومتها و یا به عبارت بهتر سیاست بین‌الملل است.

متأسفانه، در مواردی همین سیاست بین‌الملل، مانع عظیمی در راه پیشرفت و عدم اجرای مقررات بین‌المللی است، اما این امر می‌تواند عامل پیشرفت و اجرای حقوق بین‌الملل نیز باشد.

1- N. Quoc Dinh et... "Droit International Public" L. G. D. J. 5e édition, 1994, P. 81.

2- Schwarzenberger

3- Mc. Dugal

4- N. Quoc Dinh, op. cit. p. 81.

5- Ibid.

۶- حمید بهزادی: اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی، تهران، دهدزا، ۱۳۵۲، ص ۴۶.

بند هفتم

حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی

۱۰- طرح موضوع

اصطلاح حقوق بین‌الملل خصوصی را برای نخستین بار فولیکس^۱ در سال ۱۸۴۳ با نگارش کتابی به نام «شرح حقوق بین‌الملل خصوصی» در قلمرو ادبیات حقوقی وارد کرد. از این زمان بود که موضوع تفکیک میان حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق بین‌الملل خصوصی که جنبه کلاسیک داشت، به منصه ظهور رسید^۲. اما مسلماً نمی‌توان وجهه اشتراک و افتراق آنها را نادیده انگاشت و آثار متقابل آنها را از نظر دور داشت.

گفتار نخست

وجوه اشتراک یا تشابه

۱۱- شرح موضوع

اهم وجهه اشتراک یا تشابه میان حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی عبارتند از:

(الف) اشتراک در بین‌المللی بودن: حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی هر دو متصف به وصف «بین‌المللی» هستند، اما بین‌المللی بودن حقوق بین‌الملل خصوصی صرفاً از این جهت است که قواعد این رشته حقوقی، روابط افراد را در زندگی بین‌المللی تنظیم می‌نماید. در نتیجه، وصف «بین‌المللی» در حقوق بین‌الملل خصوصی تنها جنبه شکلی دارد و نه ماهوی.

(ب) اشتراک در منابع: مهمترین قواعد حقوق بین‌الملل خصوصی را می‌توان در حقوق داخلی یافت. با این حال، جایگاه قواعد حقوق بین‌الملل عمومی را نمی‌توان در حقوق بین‌الملل خصوصی از نظر دور داشت. امروزه، یکی از مهمترین منابع حقوق بین‌الملل خصوصی، معاهدات بین‌المللی خاصی است که در زمینه موضوعات آن حقوق منعقد گردیده است.

(ج) اشتراک در مرجع رسیدگی: هرگاه میان کشورها، در رابطه با قواعد حقوق بین‌الملل خصوصی اختلافی بروز کند، رسیدگی به آن، اصولاً در صلاحیت مراجع بین‌المللی و طبق قواعد حقوق بین‌الملل عمومی است.

1- Foelix

2- N. Quoc Dinh, op. cit., p. 35.

گفتار دوم وجوه افتراق یا اختلاف

۱۲- شرح موضوع

مهمترین وجوه افتراق یا اختلاف میان حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی عبارتند از:

الف) اختلاف در موضوع: در حالی که حقوق بین‌الملل عمومی، عمدتاً تنظیم کننده روابط میان کشورها و سازمانهای بین‌المللی است، حقوق بین‌الملل خصوصی، صرفاً روابط میان اشخاص حقیقی یا حقوقی خصوصی را قانونمند می‌کند.

دسته اول، یک ویژگی عمومی دارند، اما دسته دوم، مناسبات خصوصی هستند که متضمن عنصر خارجی می‌باشند. این عنصر، برخاسته از اختلاف در تابعیت عاملان آن روابط، یا محلی است که خارج از قلمرو ملی ایجاد آن روابط قرار دارد.^۱ از همین رو، تابعan حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی با یکدیگر متفاوتند. تابعan حقوق بین‌الملل خصوصی افراد و اشخاص حقوق خصوصی هستند و تابعan حقوق بین‌الملل عمومی، در اصل کشورها و سازمانهای بین‌المللی دولتی (بین‌الدول) می‌باشند.

ب) اختلاف در منابع: در حالی که بخشی از منابع حقوق بین‌الملل خصوصی در زمرة منابع حقوق داخلی است، حقوق بین‌الملل عمومی، منابع جداگانه و خاص خود را دارد.

ج) اختلاف در مبانی: مبانی حقوق بین‌الملل خصوصی عمدتاً اراده یک کشور و مبانی حقوق بین‌الملل عمومی حداقل اراده دو کشور یا سایر تابعan حقوق بین‌الملل است.

د) اختلاف در مرجع رسیدگی: مرجع صلاحیت‌دار رسیدگی به اختلافات ناشی از حقوق بین‌الملل عمومی، معمولاً مراجع حقوقی بین‌المللی، از جمله داوری بین‌المللی و دادگستری بین‌المللی (دیوان بین‌المللی دادگستری) هستند، اما مراجع صلاحیت‌دار جهت رسیدگی به اختلافات ناشی از حقوق بین‌الملل خصوصی، مراجع قضایی داخلی یا در موارد خاصی، مراجع فراملی^۲ و استثنائی مراجع حقوقی بین‌المللی هستند.

ه) اختلاف در ضمانت اجراء: حقوق بین‌الملل خصوصی، تا حدود زیادی از ضمانت اجرای مؤثر و کاملی برخوردار است، اما ضمانت اجرای قواعد حقوق بین‌الملل عمومی، در بسیاری از موارد چندان مؤثر و کافی نیست.

1- Ibid.

۲- منظور از مراجع فراملی، مراجعی هستند که در سطح جهانی یا منطقه‌ای، صلاحیت رسیدگی به دعاوی خصوصی تابعan حقوق، اعم از حقوق بین‌الملل عمومی (در اعمال تصدی) یا حقوق بین‌الملل خصوصی را دارند. از جمله آنها می‌توان از «اتفاق تجارت بین‌الملل I.C.C» و دیوان داوری آن و نیز مراکز بین‌المللی برای فیصله اختلافات ناشی از سرمایه‌گذاری‌های بانک جهانی نام برد.

گفتار سوم

آثار متقابل

۱۳- شرح موضوع

به رغم وجود افتراق بسیار میان حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق بین‌الملل خصوصی، مدتی است که مداخله عنصری شکلی، تقسیم‌بندی سنتی تابعان دو حقوق را دگرگون ساخته است. در نتیجه، هر قاعده‌ای که از رهگذر معاهدہ میان کشورها، یعنی روش بین‌الدول، وضع گردد، از حیث شکلی، قاعده حقوق بین‌الملل عمومی است، هرچند موضوع آن ممکن است در زمینه حقوق بین‌الملل خصوصی باشد. بنابراین، ملاحظه می‌گردد مسائلی که ماهیت آنها ناشی از حقوق بین‌الملل خصوصی است، بعضًا توسط یک معاہدہ بین‌المللی به نظم در می‌آید و از این طریق، حقوق بین‌الملل عمومی در قلمرو خاص حقوق بین‌الملل خصوصی نفوذ واقعی پیدا می‌کند.

دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در یکی از آرای خود چنین اعلام نظر می‌کند: «قواعد حقوق بین‌الملل خصوصی، بخشی از حقوق داخلی است، مگر در فرضی که این قواعد مولود معاہدات بین‌المللی و یا عرف بین‌المللی باشند، که در این صورت، قواعد یاد شده قواعدی بین‌المللی هستند که بر روابط میان کشورها حاکم‌اند. هر معاہده‌ای که میان کشورها - در مقام تابعان حقوق بین‌الملل - منعقد نشده باشد، مبنایش در حقوق داخلی است» (قضیه بدھیهای صربستان و بربازیل به فرانسه، به شرط پرداخت به طلا، رأی مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۹).

پروفسور پینتو در اثر خود به نام «حقوق روابط بین‌الملل» معتقد است که عاملان این حقوق می‌توانند کشورها، سازمانهای بین‌المللی و نیز اشخاص و گروههای خصوصی باشند و از حیث محتوا و مضمون می‌توانند هم دارای خصوصیات عمومی و هم خصوصی باشند.^۱

امروزه، به رغم اعتراضها و پیشنهادهای ارائه شده، علم حقوق افتراق و اختلاف میان حقوق بین‌الملل خصوصی و حقوق بین‌الملل عمومی و آثار متقابل آن دو را پذیرفته است.

بند هشتم

قلمرو حقوق بین‌الملل

۱۴- شرح موضوع

قلمرو حقوق بین‌الملل، دامنه و حدود اجرای قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل را در جامعه بین‌المللی مشخص می‌کند، زیرا همان طور که قبل اگفته شد، حقوق بین‌الملل، حقوق جامعه بین‌المللی است، و این البته، به هیچ وجه بدین معنی نیست که کلیه قواعد آن بر کل جامعه بین‌المللی

1- Pinto, Droit des Relations Internationales, payot, 1972.

مفهوم کلی حقوق بین‌الملل / ۹

مجرا باشد و در نتیجه، هر قاعدة حقوق بین‌الملل، روابط بین‌المللی تمامی اعضای جامعه بین‌المللی را تحت نظم حقوقی در می‌آورد و بر آن حاکم می‌نماید، بلکه باید مجموعه قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل را از حیث قلمرو از یکدیگر تفکیک نمود و هریک را در طبقه خاص خود قرار داد. فایده عملی چنین تمايزی بسیار بنیادی است، زیرا بر این اساس، حیطه اجرایی و آثار حقوقی این قواعد در مکان مشخص می‌گردد.

امروزه، معمولاً حقوق بین‌الملل را به دو قلمرو عام و خاص طبقه‌بندی می‌کنند. حقوق بین‌الملل عام، مجموعه قواعدی است که در جامعه بین‌المللی عام قابل اجراست. این قواعد باید از سوی تمام یا اکثریت قابل توجهی از کشورها، از جمله کشورهای بزرگ پذیرفته شده باشد. در این صورت، حقوق بین‌الملل عام حتی برای کشورهایی که رسماً آن را پذیرفته‌اند نیز تعهدآور است، مانند عهدنامه‌های ۱۹۴۹ ژنو در زمینه حقوق بشر دوستانه.

اما حقوق بین‌الملل خاص، دسته‌ای از قواعد و مقررات بین‌المللی است که رعایت آنها فقط در جوامع بین‌المللی خاص که در آنها حداقل دو کشور گرد هم آمده باشند، الزام‌آور است. از جمله موافقت‌نامه‌های همکاری‌های اقتصادی، بازرگانی، علمی و فرهنگی دو یا چند جانبه. ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، به حقوق بین‌الملل عام و حتی حقوق بین‌الملل خاص اشاره صریحی دارد.^۱

بند نهم نتیجه گیری

۱۵- تعریف جامع حقوق بین‌الملل

امروزه، بینشهای نظری بعضاً متفاوت یا متضادی در تعریف حقوق بین‌الملل وجود دارد، اما با توجه به نظریه غالب و رأی دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه لوتوس^۲ (۷ سپتامبر ۱۹۲۷) از یک سو و مباحث ارائه شده در گفتارهای پیشین از سوی دیگر، می‌توان تعریف جامعی از حقوق بین‌الملل به شرح زیر ارائه داد:

حقوق بین‌الملل که از شعبات حقوق عمومی است، حقوق جامعه بین‌المللی است؛ یعنی مجموعه قواعد و مقررات لازم‌الاجرا (حقوق موضوعه) که ناشی از روابط بین‌الملل و تنظیم کننده مناسبات میان اعضای جامعه بین‌المللی است. این رشتۀ حقوقی، بر حقوق ملی یا داخلی کشورها تقدم و اولویت داشته و کشورها و سازمانهای بین‌المللی (دولتی) ملزم به رعایت این قواعد در روابط خود

۱- نک: منابع حقوق بین‌الملل.

۲- موضوع حقوق بین‌الملل، به عنوان حقوق جامعه بین‌المللی، کشورها و سایر گروه‌های بین‌المللی است. تنها کشورها و گروه‌های یاد شده، شایستگی نامیده شدن «موضوع حقوق ملل» را دارند. بنابراین، حقوق بین‌الملل، حقوق بین‌گروهی است.»

هستند. البته، حقوق بین‌الملل در موارد خاصی، حقوق و تکلیف اشخاص حقیقی عادی، شرکتهاي خصوصی خارجی (از جمله شرکتهاي فراملي یا چندملیتی)، سازمانهاي بین‌المللی غیردولتی و نهضتهاي آزادی‌بخش ملي را نيز معين می‌کند.

بخش دوم وجه تسمیه حقوق بین‌الملل

۱۶- خاستگاه نامگذاري حقوق بین‌الملل در دوران باستان

اصطلاح «حقوق بین‌الملل» برگرفته از اصطلاح لاتینی "Jus gentium" (به معنای تحت‌اللفظی حقوق ملل) است، اما معنایی متفاوت دارد. اصطلاح "Jus gentium" که در روم باستان در مقابل اصطلاح "Jus civile" (حقوق مخصوص اتباع رومی) قرار داشت، به قواعدی اطلاق می‌شد که در عین آنکه به روابط میان کشورها از هر نوع، اعم از خصوصی یا عمومی مربوط می‌شد، غیر شهر و ندان یا بیگانگان را نیز شامل می‌گردید.^۱ این مقررات از سوی امپراتوری روم و برای تنظیم روابط با سایر کشورها و اتباع بیگانه وضع شده بود و در واقع، حقوق داخلی یا ملي روم محسوب می‌شد. بنابراین، نمی‌توان "Jus gentium" را منحصراً در مناسبات بین‌المللی حاکم دانست. البته، متعاقباً و در سالهای بعد، معنی و مفهوم "Jus gentium" و حتی "Jus civile" تغییر یافت.

۱۷- خاستگاه نامگذاري حقوق بین‌الملل در دوران بعدی

در قرن هفدهم، «گروسیوس^۲» که او را «بنیانگذار حقوق بین‌الملل» می‌نامند، برای اولین بار در کتاب خود تحت عنوان "Jus belli ac pacis" (حقوق جنگ و صلح)، مقررات و قواعد حقوق بین‌الملل را به رشته تحریر درآورد و این اصطلاح را به جای اصطلاح حقوق بین‌الملل به کار برد. البته وی در متن کتاب مذکور، از اصطلاح "Jus Inter populus" (حقوق بین خلقها) نیز استفاده کرده است.

در سال ۱۷۹۵، امانوئل کانت^۳ فیلسوف آلمانی، در اثر معروف خود به نام «صلح پایدار»، اصطلاح "Zweichenstaatliche Recht" را به کار بست که به معنی «حقوق بین‌الدول» است، زیرا وی معتقد بود که جامعه بین‌المللی از کشورهای مختلف جهان تشکیل شده، و تنها کشورها با یکدیگر روابط دوستانه یا خصم‌انه دارند.

تقریباً در همان اوان، هگل^۴ فیلسوف دیگر آلمانی، از اصطلاح "Ausserstaat Recht"، یعنی

1- L. Delbez. "Les Principes Généraux du Droit International Public." L.G.D.J., Paris, 1964, pp. 13-14.

2- Grotius

3- Kant

4- Hegel

«حقوق عمومی خارجی» استفاده نمود.

نامگذاری «حقوق بین‌الملل»، مرهون جرمی بنتام فیلسوف و حقوقدان انگلیسی است. وی برای اولین بار در سال ۱۷۸۰، اصطلاح «حقوق بین‌الملل» را در کتاب خود موسوم به «مقدمه‌ای بر اصول اخلاق و قانونگذاری»^۱ به کار برد.

بعدها، صفت «عمومی» نیز به اصطلاح حقوق بین‌الملل اضافه گردید، که آن نیز از حیث تفکیک از حقوق بین‌الملل خصوصی بود.

۱۸- نامگذاری حقوق بین‌الملل در دوران معاصر

امروزه، اصطلاح حقوق بین‌الملل عمومی عیناً در زبانهای مختلف استعمال می‌شود و تنها آلمانیها هستند که واژه "Volkerrecht" به معنی حقوق ملل را که یادآور "Jus gentium" رومی است، به کار می‌برند و در فرهنگ آلمانی، صرف حقوق بین‌الملل، به معنی حقوق بین‌الملل خصوصی است.^۲ در فرانسه، ژرژ سل به سال ۱۹۳۲، اصطلاح قدیمی «حقوق ملل» (Droit des gens) را بار دیگر زنده کرد و کتاب خود را «مختصر حقوق ملل» نامید؛ با این وصف که منظور وی از به کارگیری واژه «ملل»، معنی لاتین کلمه نبوده، بلکه معنی عادی «افراد» را مستفاد نموده است. عربها واژه «قانون» را از انگلیسی و واژه «دولت» را به جای «کشور» از آلمانی گرفته و اصطلاح «القانون الدولي العام» را ساخته و به جای «حقوق بین‌الملل» به کار بردند.

اما این اصطلاح از دانشگاه استانبول به ایران وارد شد و در ادبیات حقوقی فارسی ثبت گردید.^۳ ما در این کتاب از اصطلاح حقوق بین‌الملل به مفهوم حقوق بین‌الملل عمومی، یعنی حقوق جامعه بین‌المللی استفاده خواهیم کرد.^۴

بخش سوم

ماهیت و ضرورت وجود حقوق بین‌الملل

۱۹- طرح موضوع

وجود حقوق بین‌الملل یک ضرورت حیاتی و اجتناب‌ناپذیر در جامعه بین‌المللی است، هرچند برخی به دلایلی که خواهد آمد، سعی در توجیه نفی و عدم آن و یا حداقل تضعیف آن دارند. برای بی

1- An Introduction to the Principles Moral and Legislation.

2- Internationales recht

۳- بواب آشنایی بیشتر نک: شارل روسو، حقوق ملل عمومی، ترجمه دکتر محمدعلی حکمت، در دو جلد، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، ۱۳۴۷، مقدمه، صص ۴۷ - ۵۵

۴- حقوق بین‌الملل عمومی به زبان فرانسه Droit International public و به زبان انگلیسی Diritto internazionale pubblico و به زبان ایتالیایی International law نامیده می‌شود.

بردن به ضرورت وجود حقوق بین‌الملل، لازم است ابتدا به موضوع نفی و اثبات حقوق بین‌الملل بپردازیم و سپس با اثبات ضرورت وجود آن، مسأله ضمانت اجرای آن را مورد بحث قرار دهیم.

بند اول نفی و اثبات حقوق بین‌الملل

۲۰- طرح موضوع

وقوع جنگها و بحرانهای حاد جهانی و منطقه‌ای و نیز تجاوزهای متعددی که به مقررات حقوق بین‌الملل وارد گردیده، موجب شده است تا در مورد ماهیت و ضرورت وجود حقوق بین‌الملل، به عنوان مجموعه قواعد لازم‌الاجرا به دیده تردید بنگرند و حتی بعضاً تا بدانجا پیش روند که این پرسش را مطرح سازند: آیا حقوق بین‌الملل، اساساً یک حقوق واقعی است یا یک سلسله دستورات ساده اخلاقی فاقد قدرت اجرایی؟

پاسخ به پرسش فوق، نخست مستلزم بیان دیدگاههای نفی کنندگان یا انکار کنندگان حقوق بین‌الملل و سپس رد استدلالی نظریات آنها و بالاخره اثبات وجود حقوق بین‌الملل است.

گفتار نخست

نفی یا انکار حقوق بین‌الملل

۲۱- بینشهای سیاسی نافی حقوق بین‌الملل

نظریاتی که در نفی یا انکار حقوق بین‌الملل بیان گردیده، عمدتاً ریشه در بینشهای سیاسی دارد. از جمله نخستین دانشمندانی که حقوق بین‌الملل را نفی کرده و وجود آن را انکار نموده‌اند، هابس و اسپینوزا هستند. به عقیده آنان، جامعه بین‌المللی یک جامعه ماقبل تاریخ و مناسبات میان کشورهای حاکم، به مناسبات مبتنی بر قدرت شبیه است، زیرا تابع هیچ اقتدار برتر و عالی نیست. قواعدی حقوق موضوعه محسوب می‌شوند که محصول اقتدار برتر و عالی باشند و چون حقوق بین‌الملل فاقد چنین اقتداری است، پس حقوق موضوعه نبوده و واژگان نیز در اینجا هیچ گونه امنیتی را تضمین نمی‌کند. آنان بر این نکته تأکید دارند که کشورها به مثابه گلادیاتورها بوده و می‌توانند با اعمال حاکمیت، به طور آزادانه به جنگ متول شوند، یعنی در حالت جنگ بالقوه یا بالفعل به سر برند.^۱ دکترین حقوقی زمانی به قهقهه نهایی می‌رسد که بر اساس گفته اسپینوزا «هرکس به همان اندازه حق دارد که قدرت دارد».^۲

پس از هابس و اسپینوزا، برخی از فلاسفه و حقوق‌دانان، به‌ویژه دانشمندان علوم سیاسی، مانند

1- N. Quoc Dinh, op. cit, p. 86.

2- L. Delbez, op. cit, p. 26.

پوفندرف^۱، جان آستین و هگل از نظریات آنان پیروی کرده‌اند. جان آستین حقوق بین‌الملل را حتی شایسته نام «حقوق» هم نمی‌داند و آن را جزیی از اخلاق یا نزاکت بین‌المللی قلمداد می‌کند. هگل هرچند حقوق بین‌الملل را به منزله یک رشتہ حقوقی قبول دارد، اما آن را فاقد قدرت فراکشوری دانسته و در حد یک «حقوق عمومی خارجی» تنزل می‌دهد. وی معتقد است که در صورت بروز اختلاف میان کشورها و عدم حصول توافق میان آنها، جنگ تنها راه حل تلقی می‌گردد. بنابراین، هگل به شکلی دیگر، به حالت طبیعی و ماقبل تاریخ هابس باز می‌گردد.^۲

امروزه، در زمرة دانشمندان علوم سیاسی که با نظریات یاد شده بالا موافق هستند، می‌توان از ریمون آرون فرانسوی و هانس مورگنتای امریکایی نام برد. آرون بر ویژگی عادی زور در روابط بین‌المللی تأکید دارد و مورگنتا، معاهدات بین‌المللی را ناپایدار می‌شمارد.^۳

۲۲- فقدان ارکان عالی و برتر در حقوق بین‌الملل

انتقادات مشترک مخالفان حقوق بین‌الملل ناشی از مفهوم کلی حقوق است. آنان معتقدند که حقوق، نظام قواعد لازم‌الاجرا است و برای کامل بودن نیاز به سازمان اقتدارات عالی دارد، یعنی یک مرجع قانونگذاری که قواعد حقوقی وضع کند، یک مرجع قضایی که اختلافات و دعاوی ناشی از اجرای آن قواعد را حل و فصل نماید و بالاخره، یک مرجع اجرایی که با اقدامات قاهرانه مادی، کسانی را که قواعد حقوقی مذکور را مورد تجاوز و تعدی قرار می‌دهند، مجازات کند. وجود چنین نهادهای عالی و همچنین اقدامات قهری مادی، نقش اساسی در حیات و دوام حقوق بازی می‌کند و جزء لاینفک حقوق است. مخالفان ادامه می‌دهند که در محدوده هر کشور، حقوق داخلی یک حقوق است، زیرا کشور یک جامعه مبتنی بر نهاد و دارای یک سازمان حقوقی عالی نسبت به افراد آن جامعه و جدا از آنهاست.

مخالفان از این مقدمات نتیجه می‌گیرند که حقوق بین‌الملل نیز اگر حقوق است باید دارای یک سازمان فراکشوری باشد، ولی چنین سازمانی با حاکمیت کشورها در ناهماهنگی محض است. به علاوه، در جامعه بین‌المللی، نه قانونگذار، نه قاضی و نه مجری وجود دارد و با فقدان این سه عامل اساسی، حقوق بین‌الملل افسانه‌ای بیش نخواهد بود.^۴

۲۳- ماهیت غیرحقوقی حقوق بین‌الملل

تفی کنندگان حقوق بین‌الملل، در پاسخ به این پرسش که آیا بدون حقوق بین‌الملل، زندگی

1- Pofendorf

2- L. Delbez, op. cit, p. 27.

3- N. Quoc Dinh, op. cit, p. 87.

4- Ibid, p. 86.

بین‌المللی دچار هرج و مرج می‌گردد یا خیر، با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ هرچند از لحاظ انگیزه متحدند. عده‌ای با دادن پاسخ منفی به پرسش مذکور، قواعد حقوق بین‌الملل را فاقد خصوصیت حقوقی می‌دانند و معتقدند که آنها قواعد اخلاقی یا نزاکتی بین‌المللی هستند که فاقد ضمانت اجرای حقوقی‌اند. دسته دیگر را اعتقاد بر آن است که وجود حقوق بین‌الملل برای حیات بین‌المللی لازم و ضروری است، لیکن نه به صورت یک حقوق مستقل، بلکه به منزله حقوق عمومی خارجی. به نظر این عده، حقوق بین‌الملل، حقوق عمومی است که در روابط خارجی قابل اجرا بوده، دارای حالتی از حقوق اساسی است. بنابراین، به تعداد کشورهای جهان، حقوق عمومی خارجی نیز وجود دارد.^۱

بالاخره، دسته سوم حقوق بین‌الملل را به رسمیت می‌شناسند، اما مؤثر بودن آن را انکار می‌کنند و معتقدند انتظاراتی که از حقوق بین‌الملل می‌رود، غیرواقعی است و با واقعیات جامعه بین‌المللی هماهنگی ندارد، زیرا حقوق بین‌الملل قادر نیست کشورها را در مسائل ذاتاً سیاسی وادار به تمکین نموده و صرفاً به اتكای قواعد خود، خط مشی‌های سیاسی را بدانها دیکته کند. به علاوه، اگر مخاصماتی روی دهد، حقوق بین‌الملل به دلیل ناتوانی در حفظ صلح بین‌المللی مورد انتقاد واقع می‌شود. در نتیجه، حقوق بین‌الملل هنوز نتوانسته خود را در مقابل نقض قواعدهش محافظت کند.^۲

۲۴- منافع و مصالح کشورها موجب بی ثباتی یا نقض حقوق بین‌الملل

صرف‌نظر از بحث و انتقاد در ماهیت واقعی و ساختار حقوق بین‌الملل، مخالفان نظر می‌دهند که معمولاً کشورها، اصول و مقررات حقوق بین‌الملل را تا جایی رعایت می‌کنند که با منافع و مصالح انفرادی یا جمعی آنها برخورد نداشته باشد. این عامل موجب می‌گردد تا قواعد حقوق بین‌الملل دستخوش بی‌ثباتی ناشی از منافع و مصالح کشورها شود. به بیان دیگر، کشورها اگر هم در موارد معدودی به اجرای قواعد حقوق بین‌الملل گردن می‌نهند (آن هم عمدتاً به دلایل سیاسی) تا جایی است که آن قواعد با منافع و مصالح آنها در تعارض نباشد، ولی اگر تعارض پیش آید، اجرای آن قواعد کمرنگ شده و حتی رنگ می‌باشد.

گفتار دوم اثبات وجود حقوق بین‌الملل ۲۵- ملاحظات کلی و طرح موضوع

ایرادها و انتقادهایی که نفی کنندگان حقوق بین‌الملل به حقوق بین‌الملل وارد می‌کنند، در اکثر موارد با استدلال قابل پاسخگویی است و یا حداقل می‌توان برای آن ایرادات توجیهی منطقی و

1- IbId, pp. 86-87.

2- R. Wallace, International Law, London, Sweet & Maxwell, 1986, p.2.

گیزه
سکسیت
ترای
زم و
نظر
از
ند و
لی
لی
ین
گر
نخ

مفهوم کلی حقوق بین‌الملل / ۱۵

واقع‌گرایانه ارائه داد و این امر، ضمن آنکه وجود حقوق بین‌الملل را به اثبات می‌رساند، ماهیت و خصوصیات واقعی آن را نیز تبیین می‌کند.

استدلال نفی کنندگان عمدتاً بر محورهای زیر استوار است:

- مقایسه حقوق بین‌الملل با حقوق داخلی؛
- فقدان سازمان اقتدارات عالی فراکشوری در حقوق بین‌الملل؛
- منافع کشورها موجب بی‌ثبتاتی یا نقض حقوق بین‌الملل؛
- بالاخره، فقدان ضمانت اجرای واقعی و مؤثر در حقوق بین‌الملل.

در مباحث ذیل، به استدلالهای یاد شده بالا پاسخ لازم داده می‌شود. البته مسأله ضمانت اجرا در حقوق بین‌الملل، به جهت اهمیت خاص آن، موضوع گفتار جداگانه و مستقلی است (بند دوم از همین بخش).

۲۶- مقایسه حقوق بین‌الملل با حقوق داخلی

نفی کنندگان حقوق بین‌الملل، عمدتاً در توجیه استدلالهای خود، خواسته یا ناخواسته حقوق داخلی را مبنا و ملاک قرار داده، حقوق بین‌الملل را با آن مقایسه می‌کنند، حال آنکه به دلایل زیر، این مقایسه به هیچ وجه صحیح به نظر نمی‌رسد:

- ۱) حقوق داخلی، مراحل تحول و تکامل خود را تا حدود زیادی طی نموده و از این حیث قابل مقایسه با حقوق بین‌الملل نیست، که حقوقی نوپا و در اولین مراحل تحول و تکامل خود است.
- ۲) ماهیت و خصوصیات حقوق داخلی نیز با حقوق بین‌الملل متفاوت است، زیرا حقوق داخلی در اساس یک حقوق ناشی از تبعیت و فرمانبرداری است، در حالی که حقوق بین‌الملل، حقوقی است برخاسته از همکاری، همبستگی، مشارکت و همزیستی مسالمت‌آمیز.
- ۳) حقوق داخلی از حیث ساختار حقوقی نیز با حقوق بین‌الملل فرق دارد.
- ۴) حقوق داخلی از جهت مبانی و منابع نیز با حقوق بین‌الملل قابل مقایسه نیست.

۲۷- فقدان سازمان اقتدارات عالی فراکشوری در حقوق بین‌الملل

سازمان اقتدارات عالی فراکشوری، شرط وجود حقوق بین‌الملل نیست، زیرا تاریخ و جامعه‌شناسی به ما می‌آموزند که اتحاد و ائتلاف میان حقوق از یک سو و قانونگذار و قاضی از سوی دیگر، وجود نداشته است. به بیان دیگر، تاریخ و جامعه‌شناسی به ما نشان می‌دهند که قانونگذار و قاضی جزء نظام حقوقی نیستند. در هر جامعه، حقوق عرفی پیش از حقوق نوشته وجود داشته است.^۱ در جوامع کشوری، منشاء اقتدار اجتماعی قانونگذار است، ولی در جامعه بین‌المللی که فاقد قوه مقننه فراکشوری است، این اقتدار منبعث از اراده و تراضی کشورهای است.

1- N. Quoc Dinh, op. cit, p. 90.

در پاسخ به ایراد ناشی از فقدان قاضی و قوه قضائیه، به طور کلی در جامعه بین‌المللی با مراجعه به تاریخ حقوق، در می‌یابیم که در جوامع داخلی، تأسیس دادگستری در پی یک فرایند بسیار کند و طولانی صورت گرفته و تا ظهور قاضی دائمی، روش حل اختلافات همواره داوری - آن هم نه به صورت تأسیسی - بوده است. با وجود این، دادگستری بین‌المللی نزدیک به یک قرن است (با تأسیس دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در سال ۱۹۲۰) که به رسمیت شناخته شده است. امروزه دادگاه‌های بین‌المللی، همچون دیوان بین‌المللی دادگستری، دیوان کیفری بین‌المللی و دیوان بین‌المللی حقوق دریاها، فعالانه مشغول به کارند و هرچند اصل، صلاحیت اختیاری آنهاست، اما با این حال، بندرت اتفاق افتاده است که احکام این گونه دادگاه‌ها اجرا نشده باشد.

فقدان قوه اجرایی مستقل در نظام بین‌المللی نیز یکی دیگر از ایرادات نفی کنندگان حقوق بین‌الملل است. در حالی که ساختار جامعه بین‌المللی، ساختاری کاملاً متفاوت با جوامع داخلی و وجود یک قوه مجریه مستقل، در ناهماهنگی محض با مفهوم حاکمیت کشوری است، اما این بدان معنی نیست که در نظام بین‌المللی، قواعد حقوق بین‌الملل مجراناً نیست و یا هیچ‌گونه مرجع اجرایی که قادر به انجام عملیات قاهرانه و غیرقاهرانه مادی علیه متخلفان باشد، وجود ندارد، بلکه در درجه اول، این خود کشورها، به‌ویژه کشورهای قربانی نقض مقررات بین‌المللی هستند که وظیفه قوه مجریه بین‌المللی را حداقل به طور محدود بر عهده دارند. البته، در این رابطه نمی‌توان نقش سازمانهای بین‌المللی، بویژه سازمان ملل متحد و به طور اخص شورای امنیت را به عنوان بازوی اجرایی بین‌المللی از نظر دور داشت.

۲۸- منافع کشورها موجب نقض یا اجرای حقوق بین‌الملل

این واقعیت مسلم وجود دارد که حقوق بین‌الملل تا حدود زیادی منعکس کننده منافع و مصالح انفرادی و جمعی کشورهاست، اما این، دلیلی برای عدم اجرای قواعد حقوق بین‌الملل نمی‌باشد. امروزه، کشورها به طور طبیعی و از جنبه‌های گوناگون به یکدیگر وابسته‌اند و این خود زمینه‌ساز اجرای بسیاری از قواعد حقوق بین‌الملل است. از سوی دیگر، اگر هم در مواردی، منافع فردی یک کشور، نقض مقررات حقوق بین‌الملل را ایجاد کند، چنین کشوری به دلیل نفع برتر و آتی که در سطح بین‌الملل دارد، معمولاً از این عمل خودداری می‌ورزد. به بیان دیگر، منافع کشورها در اجرای حقوق بین‌الملل است، نه عدم اجرای آن.

۲۹- نتیجه‌گیری: تحقیق یا اثباتی بودن حقوق بین‌الملل^۱

(۱) بسیارند کسانی که به محض بروز یک بحران میان دو یا چند کشور و یا تخلف حتی یک کشور از حقوق بین‌الملل، آن را مقصراً می‌پنداشند، در صورتی که این عمل متخلفانه ارتباطی با حقوق

بین‌الملل ندارد، بلکه ناشی از دیپلماسی و سیاستهای مختلف و متضاد کشورهاست.

۲) «تحقیق صلح بین‌المللی در نظامی که صرفاً در پی آن باشد تاکشوری را گناهکار و دیگری را بیگناه قلمداد کند، به آسانی ممکن نخواهد بود. بنابراین، حقوق بین‌الملل باید بیش از آنکه به دشمنی بپردازد، مصلح بوده و راه آشتی و تفاهم در پیش گیرد.»^۱

۳) «در حقیقت، کشورها پذیرفته‌اند که حقوق بین‌الملل یک حقوق است و در اغلب موارد از این حقوق پیروی می‌کنند. اگرچه این واقعیت وجود دارد که حقوق بین‌الملل نقض می‌شود، بدون آنکه مجازاتی علیه ناقض آن اعمال گردد، اما این امر امکان دارد که در هر نظام حقوقی صادق باشد.»^۲ آیا در جوامع داخلی، همه از مقررات حقوقی پیروی می‌کنند؟ بدیهی است که پاسخ منفی است. پس چگونه می‌توان از کشورها انتظار داشت که کلیه مقررات حقوق بین‌الملل را اجرا کنند و اگر چنین نکردند، معتقد شویم که حقوق بین‌الملل اساساً وجود ندارد.

۴) حقوق بین‌الملل به مراتب کمتر از سایر نظامهای حقوقی نقض شده است، اما مردم تصور می‌کنند که نقض آن همیشگی و دائمی است. حال این برداشت از کجا ناشی می‌شود؟ در پاسخ دو علت را می‌توان ذکر کرد:

در وهله اول، رسانه‌های جمعی عامل مهمی در به وجود آوردن احساس نقض حقوق بین‌الملل هستند، زیرا آنها معمولاً موارد نقض حقوق را منعکس می‌کنند. مثلًا حمله یک کشور به کشور دیگر.

اما مواردی که قانون اجرا می‌شود، گزارش نمی‌شود و به منزله امری مسلم فرض می‌گردد.

در وهله دوم، مردم معمولاً تصور می‌کنند که به صرف وجود یک اختلاف بین‌المللی، باید نتیجه گرفت که حداقل یک کشور، حقوق بین‌الملل را نقض کرده است، حال آنکه چنین نیست. وقوع یک اختلاف بین‌المللی، لزوماً ناشی از نقض حقوق بین‌الملل نیست، همان طور که اختلاف میان افراد یک جامعه، ضرورتاً نتیجه نقض حقوق داخلی نیست.^۳ حقوق بین‌الملل برای کلیه اختلافات بین‌المللی پاسخی پیش بینی نکرده است و یا به عبارت دیگر، حقوق بین‌الملل پاسخگوی بروز هر اختلاف بین‌المللی نیست.

در اینجا، بازگو کردن برخی از عواملی که ممکن است منجر به اختلافات بین‌المللی شوند، لازم است:

- امکان دارد برخی از حقایق امور مشخص نباشد.

- امکان دارد قوانین مربوط روشن نباشند.

- امکان دارد اختلاف، ناشی از درخواست تغییر قاعده باشد.

- امکان دارد اختلاف، برخاسته از عملی غیردوستانه، اما قانونی باشد.

- امکان دارد اختلاف، بر اثر نقض قواعد غیرحقوقی باشد.^۴

1- R. Wallace; op. cit, p.4.

2- Akehurst. A Modern Introduction to International Law, 1988, p.2.

3- IbId.

4- IbId.

۱۸ / حقوق بین‌الملل عمومی

۵) «نمی‌توان انکار کرد که بدون حقوق بین‌الملل، دنیا دچار هرج و مرج و تباہی می‌گردد. تخلفها از حقوق بین‌الملل نباید موجب یأس شود، بلکه بر عکس باید محرکی باشد برای اینکه فکر کرد و چاره‌اندیشید که چگونه ممکن است از تخلفات جلوگیری نمود و اگر تخلف صورت گرفت، چگونه باید متخلوف را مجازات نمود.»^۱

۶) در پایان، این نتیجه کلی حاصل می‌شود که امروزه «کشورها توانسته‌اند از طریق وابستگی و نفوذ متقابل و فزاپنده، زمینه‌های ایجاد یک جامعه بین‌المللی را با همه کمی‌ها و کاستی‌ها، روز به روز افزایش دهند.»^۲ بدیهی است که در این رابطه، «حقوق‌دانان عامل حرکت تاریخ نیستند، ولی می‌توانیم با این اعتقاد به استقبال قرن بیست و یکم برویم که سیر شتابان وقایع، مؤید اهمیت حقوق بین‌الملل بوده، اقتضای توسعه آن در تمام ابعاد زندگی بشر را دارد. در غیر این صورت، بدون روابط بین‌المللی، حتی امور روزمره نیز مختل خواهد شد.»^۳

بند دوم

ضمانت اجرا در حقوق بین‌الملل

گفتار نخست

ملاحظات کلی

۳۰- استدلال نفی کنندگان ضمانت اجرا در حقوق بین‌الملل

کسانی که معتقدند حقوق بین‌الملل فاقد ضمانت اجراست، پس نمی‌توان آن را حقوق به معنی دقیق و صحیح کلمه دانست، چنین استدلال می‌کنند: هیچ قاعدة حقوقی نمی‌تواند برای وادار کردن تابعان خود به اطاعت، تنها بر قدرت اخلاقی تکیه کند. هر قاعدة حقوقی، زمانی قادر است در قبال تابعان متمرد، به طور مؤثر حالت تحمیلی داشته باشد که علاوه بر قدرت اخلاقی، دارای نظام قاهرانه نیز باشد. ضمانت اجرا تجلی وظیفه اجرایی است که معمولاً به دنبال وظیفه قانونگذاری و قضایی نمودار می‌شود. حقوق موضوعه بدون وجود ضمانت اجرای مادی که هدفش تضمین رعایت آن است، قابل تصور نیست. در نتیجه، ضمانت اجرا جزء تفکیک‌ناپذیر قاعدة حقوقی است.

۳۱- پاسخ به استدلال نفی کنندگان

الف) آنچه مسلم است، ضمانت اجرا جزء خصوصیات قاعدة حقوقی نیست، بلکه صرفاً روشی

۱- دکتر احمد متین دفتری، سیر روابط و حقوق بین‌الملل، تهران، جیبی، ۱۳۴۱، ص ۱۶۵.
۲- مانفرد لاسکن: «حقوق بین‌الملل در سپیده دم قرن بیست و یکم»، ترجمه امیرحسین رنجبران، مجله سیاست

خارجی، شماره ۱، سال هفتم، بهار ۱۳۷۲، فصلنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ص ۱۰۶.
۳- همان.

است که هدفش تضمین تأثیرگذاری قاعدة حقوقی است. مگر نه آن است که امروزه برخی از قواعد حقوقی، مانند قانون اساسی و یا موادی از قانون عادی، بهویژه قانون مدنی (از جمله مواد ۱۱۰۳، ۱۱۰۴ و ۱۱۷۸ قانون مدنی ایران) دارای ضمانت اجرا نیستند، اما هیچکس آنها را فاقد خصوصیت حقوقی نمی‌داند. پس آیا حقوق بین‌الملل نیز نمی‌تواند مانند قواعد مذکور باشد؟ از سوی دیگر، ضمانت اجرا تا حدود زیادی در حقوق بین‌الملل موجود است، اما نه به شکل و در حد بسیاری از قواعد حقوق داخلی.

ب) در اهمیت ضمانت اجرا نباید مبالغه کرد، زیرا در هیچ یک از نظامهای حقوقی، ضمانت اجرا دلیل اصلی پیروی از قانون نیست، بلکه ضمانت اجرا تنها هنگامی مؤثر است که قانون‌شکنان در اقلیت باشند، اما اگر چنین نباشد، ضمانت اجرا قادر نیست رعایت قانون را تضمین کند.

بنابراین، «این صحیح نیست که هر نظام حقوقی را تنها بر اساس ضمانت اجرای آن مورد مطالعه قرار دهیم. بهتر است حقوق را به عنوان مجموعه قواعدی که معمولاً مورد متابعت واقع می‌شوند، مطالعه کنیم، نه اینکه توجه خود را صرفاً معطوف این امر کنیم که اگر آن قواعد نقض شد، چه اتفاقی خواهد افتاد. آسیب‌شناسی حقوق را نباید با نفس حقوق در هم آمیزیم.»^۱

ج) اینکه برخی از نفی کنندگان حقوق بین‌الملل، تنها جنگ را ضامن اجرای حقوق بین‌الملل قلمداد کرده‌اند، به خطا رفته‌اند، زیرا امروزه، در مقابل حقوق که یک «ارزش» شناخته می‌شود، جنگ یک «ضد ارزش» است که نمی‌تواند ضامن اجرای یک «ارزش» باشد. به علاوه، اگر جنگ ضامن اجرای حقوق بین‌الملل باشد، این خود نقض غرض است، چرا که جنگ مظہر کامل قدرت و زور در روابط بین‌المللی است و آنجا که زور بر امور حاکم باشد، از حقوق خبر و اثری نیست.^۲

به رغم استدلالهای یاد شده، همواره این پرسش مطرح است: چرا کشورها تا حدود زیادی خود را مکلف به اجرای حقوق بین‌الملل می‌دانند و در واقع، ضمانت اجرای مقررات حقوق بین‌الملل چیست؟ امروزه، عوامل مهم و مؤثری وجود دارند که اجرای حقوق بین‌الملل را تا حدود قابل ملاحظه‌ای تضمین می‌کنند و نقش مثبت ضمانت اجرا را در اجرای قواعد حقوق بین‌الملل نشان می‌دهند (نک: گفتار دوم).

گفتار دوم

عوامل مؤثر در اجرای حقوق بین‌الملل

۳۲- ملاحظات کلی

در نظام بین‌المللی، به دلیل فقدان قوّه اجرایی بین‌المللی از یک سو و کمبود قواعد حقوقی بین‌المللی از سوی دیگر، نمی‌توان انتظار داشت که ضمانت اجرا در حقوق بین‌الملل، همچون

۱- M. Akehurst, op. cit, p.7.

۲- دکتر محمد صفری، حقوق بین‌الملل عمومی، جلد اول، تهران، ابوریحان، ۱۳۴۲، ص ۴۵.

۲۰ / حقوق بین‌الملل عمومی

ضمانت اجرا در حقوق داخلی، سازمان یافته و به مرحله کمال رسیده باشد. با وجود این، در مجموع نمی‌توان حقوق بین‌الملل را بدون هرگونه ضمانت اجرا دانست. اما همین ضمانت اجرا، زمانی قابل إعمال است که مسؤولیت بین‌المللی کشور ناقص تعهدات بین‌المللی، محرز و مسلم شده باشد. پس نهاد مسؤولیت بین‌المللی، درواقع ضمانت اجرای معمول و سنتی صلاحیت در حقوق بین‌الملل است، یعنی هر تابع حقوق بین‌الملل که صلاحیتهاي تفويضي مطابق حقوق بین‌الملل را زير پا گذاشته و

رعايت نکند، مسؤولیت بین‌المللی یافته و ضمانت اجرا در مورد او اعمال می‌گردد.

امروزه، عوامل متعدد و مؤثری، اعم از حقوقی، سیاسی، اخلاقی یا معنوی وجود دارند که تا حدود زیاد و قابل ملاحظه‌ای ضامن اجرای حقوق بین‌الملل هستند. از جمله این عوامل می‌توان از عامل شناسایی حقوق بین‌الملل توسط کشورها، ضمانت اجراهای حقوقی در حقوق بین‌الملل، ضمانت اجراهای غیرحقوقی در حقوق بین‌الملل و بالاخره ضمانت اجرا در نظام ملل متحد نام برد.

۳۳-الف: عامل شناسایی حقوق بین‌الملل توسط کشورها

امروزه، در اکثر قوانین داخلی کشورها، بویژه در قوانین اساسی آنها، حقوق بین‌الملل مورد شناسایی قرار گرفته و حتی در مواردی نیز برتر از حقوق داخلی قلمداد شده است. از سوی دیگر، اجرای مستقیم حقوق بین‌الملل توسط مراجع اجرایی و قضایی داخلی بسیاری از کشورها، مؤید پذیرش و شناسایی حقوق بین‌الملل در حقوق داخلی آنهاست.

به علاوه، کشورها در مذاکرات دیپلماتیک با یکدیگر و نیز از طریق مشارکت و عضویت در کنفرانسها، مجامع و سازمانهای بین‌المللی، بویژه سازمان ملل متحد و سازمانهای تخصصی وابسته به آن، حقوق بین‌الملل را به شیوه‌های گوناگون مورد شناسایی قرار می‌دهند.

۳۴-ب: ضمانت اجراهای حقوقی در حقوق بین‌الملل

مقصود از ضمانت اجراهای حقوقی در حقوق بین‌الملل، ضمانت اجراهایی هستند که جنبه حقوقی داشته و طبق حقوق بین‌الملل مجاز هستند. این نوع ضمانت اجراهای عبارتند از: ضمانت اجرای کیفری، ضمانت اجرای مدنی، ضمانت اجرای اقتصادی، ضمانت اجرای دیپلماتیک یا کنسولی و بالاخره اقدامات متقابل.

۱) ضمانت اجرای کیفری: در حقوق بین‌الملل، ضمانت اجرای کیفری در مقابل نقض قواعد خاص و مشخص که عنوان «جرائم بین‌المللی» دارند، تعیین می‌گردد. مراجع تعیین ضمانت اجرای کیفری، در مواردی کشورها (در اعمال صلاحیت جهانی) و در مواردی دیوان کیفری بین‌المللی یا دادگاه‌های کیفری بین‌المللی «موقعی»^۱ هستند.

۲) ضمانت اجرای مدنی: در مقابل نقضان ضمانت اجرای کیفری در حقوق بین‌الملل، ضمانت

اجرای مدنی از درجهٔ تکامل نسبتاً بالایی برخوردار است، زیرا امروزه در حقوق بین‌الملل، اصل، ضمانت اجرای مدنی است، یعنی ترمیم و جبران خسارات (اقدامات ترمیمی)، نه ضمانت اجرای کیفری (اقدامات ترهیبی یا تردیلی).

۳) **ضمانت اجرای اقتصادی:** محاصره یا تحریم اقتصادی کشور متخلّف حقوق بین‌الملل، حقی است که برای کلیه کشورها شناخته شده است، مشروط به اینکه در اعمال آنها، موازین حقوق بین‌الملل رعایت گردد.

۴) **ضمانت اجرای دیپلماتیک و یا کنسولی:** حقوق بین‌الملل برای کلیه کشورها، اعم از قربانیان نقض حقوق بین‌الملل یا غیره، این حق را شناخته تا در مقابل کشور ناقض حقوق بین‌الملل، روابط دیپلماتیک و یا کنسولی خود را با آن کشور قطع کنند یا کاهش دهند، مأموران دیپلماتیک و یا کنسولی خود را از کشور متخلّف احضار کنند و یا اینکه روانame رئیس پست کنسولی کشور فرستنده متخلّف را لغو نمایند.

۵) **اقدامات متقابل:** یکی از مهمترین عوامل زمینه‌ساز اجرای حقوق بین‌الملل، اقدامات متقابل کشورها در قبال کشور متخلّف از حقوق بین‌الملل است. مهمترین این اقدامات عبارتند از: دفاع مشروع، اقدامات مقابله به مثل یا تلافی جویانه و بالآخره معامله متقابل.

۳۵- ج: ضمانت اجراهای غیرحقوقی در حقوق بین‌الملل

منظور از ضمانت اجراهای غیرحقوقی در حقوق بین‌الملل، ضمانت اجراهایی هستند که ماهیت حقوقی ندارند، اما در حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته شده‌اند. اهم این نوع ضمانت اجراهای عبارتند از: ضمانت اجرای اخلاقی، ضمانت اجرای سیاسی، افکار عمومی جهانی، منافع مشترک و متقابل و بالآخره پرهیز از تنش.

۱) **ضمانت اجرای اخلاقی:** این نوع ضمانت اجرا، همان ارضای خاطر کشور قربانی نقض حقوق بین‌الملل از سوی کشور متخلّف از طریق اخلاقی است. از جمله اظهار تأسف یا معذرت خواهی کشور متخلّف در قبال کشور قربانی نقض حقوق بین‌الملل.

۲) **ضمانت اجرای سیاسی:** این نوع ضمانت اجرا می‌تواند شامل منتشر نمودن اسناد و مدارک حاکی از نقض حقوق بین‌الملل، بویژه از سوی کشور قربانی نقض و نیز اعتراض رسمی کشورها در مورد تخلّف از مقررات حقوق بین‌الملل باشد.

۳) **افکار عمومی جهانی:** جلب توجه افکار عمومی جهانی در برابر نقض مقررات حقوق بین‌الملل و تأثیر آن در عملکرد کشورها، یکی از عواملی است که می‌تواند به عنوان ضمانت اجرای حقوق بین‌الملل به حساب آید.

«بیداری و آگاهی فزاینده ملتها به تاریخ، مایه ظهور و جدان همگانی بشریت و تشکیل عامل نو پدید «افکار عمومی جهانی» در روابط بین‌المللی شده است. جامعه بشری اکنون از برکت این و جدان،

- تجاوز و زورگویی را به آسانی از یاد نمی‌برد و روانمی‌دارد که عاملان آن، بی‌کیفر بمانند.^۱
- (۴) منافع مشترک و متقابل (نک. ش ۲۸).
- (۵) پرهیز از تنش. (مانند تیرگی روابط، جنگ سرد، جنگ گرم).

۶- ضمانت اجرا در نظام ملل متحد

هدف ضمانت اجرا در نظام ملل متحد، تنبیه متخلص نیست، بلکه قطع اخلال در نظمی است که

ادامه یک وضعیت ایجاد می‌کند.^۲

- ضمانت اجرا در نظام ملل متحد، دارای اشکال گوناگونی است که عبارتند از:
- (۱) تدابیر انضباطی: شامل محرومیت مؤقتی از حقوق و مزایای عضویت (ماده ۵ منشور ملل متحد)، اخراج از سازمان (ماده ۶ منشور ملل متحد) و تعليق حق رأی (ماده ۱۹ منشور ملل متحد)، ایراد اصولی که به این نوع ضمانت اجرا گرفته می‌شود، این است که اولاً با اعمال تدابیر مذکور، امکان تکرار تخلف از بین نمی‌رود. ثانیاً محروم کردن کشور متخلص از حضور در سازمان، حتی به طور موقت، شاید آن کشور را در نقض مقررات حقوق بین‌الملل جری‌تر سازد. از این رو، مخصوصاً اجرای ماده ۶ منشور (اخراج از سازمان) هرگز جدی گرفته نشده است. شاید دلیل آن، دشواریهای اعمال آن بوده باشد.^۳

- (۲) تدابیر توصیه‌ای: برخی از تصمیمات سازمان ملل متحد که واکنشی در قبال تخلف از مقررات حقوق بین‌الملل (به‌ویژه منشور ملل متحد) هستند، جنبه توصیه‌ای داشته و متضمن الزام واقعی نیستند. مصوبات مجمع عمومی عمدتاً دارای چنین جنبه‌ای هستند (مواد ۱۰ تا ۱۵ منشور). اما این گونه مصوبات، چون از پشتوانه آرای تمام یا اکثر کشورهای عضو برخوردارند، در عمل قادرند از صورت «توصیه» خارج گردند و جنبه «تصمیم» به خود گیرند. در نتیجه، نیروی معنوی - و نه مادی - کشورهایی که به این نوع مصوبات رأی مثبت داده‌اند، تضمین کننده اجرای آنهاست. مسلماً اگر مصوبات مجمع عمومی در موضوعی تکرار شوند، قدرت معنوی بیشتری را دارا خواهند گردید و در نتیجه زمینه اجرای آنها به شیوه مطلوب‌تری فراهم خواهد شد. به موازات مجمع عمومی، شورای امنیت و شورای اقتصادی و اجتماعی نیز در مواردی حق صدور قطعنامه‌های توصیه‌ای را دارند (مواد ۳۳، ۳۶، ۴۱ و ۶۲).

- (۳) تدابیر تقبیحی: شورای امنیت یا در مواردی مجمع عمومی با به کارگیری عباراتی اخلاقی چون «تأسف می‌خورد» یا «تقبیح یا محکوم می‌کند» در قطعنامه‌های گوناگون، ضمانت اجرای

۱- دکتر حمید عنایت، مقدمه کتاب فلسطین و حقوق بین‌الملل، هنری کتان، ترجمه غلامرضا فدایی عراقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴.

۲- پس یور - ماری دوبویس: «ملاحظاتی پیرامون جرم بین‌المللی دولت»، ترجمه و تلخیص دکتر علی حسین نجفی، ابرند آبادی، مجله حقوقی، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، شماره سیزدهم، پاییز - زمستان ۱۳۶۱، ص ۳۰۹.

۳- همان، ص ۳۰۳.

خاصی را اعمال نموده که میشل ویرالی، استاد برجسته حقوق بین‌الملل، آن را «قضایت سیاسی» نامیده است. این تدابیر، از آنجاکه عموماً محکومیتی عاری از نتایج ملموس و فاقد محتوای کیفری هستند، تدابیر تقبیحی نامیده می‌شوند.^۱

(۴) **تدابیر الزام‌آور:** سازمان ملل متحد در مواردی، در مقابله با تخلف از مقررات حقوق بین‌الملل، حق اتخاذ تدابیر الزام‌آور علیه کشور متخلف را دارد. کلیه تصمیمات شورای امنیت که بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد (مواد ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۸ و ۴۹) و تصمیمات مجمع عمومی که استثنائاً طبق قطعنامه اتحاد برای صلح اتخاذ می‌شوند، واجد خصیصه الزام‌آور هستند و اعضای سازمان مکلف به قبول و اجرای آنها می‌باشند (مادة ۲۵ منشور).

بخش چهارم

عوامل مؤثر در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل

۳۷- طرح موضوع

توسعه و تحول حقوق بین‌الملل در طول تاریخ، مرهون یک سلسله عوامل مؤثر غیرحقوقی و حقوقی در سطح بین‌المللی است. عوامل غیرحقوقی مؤثر در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل عبارتند از: عامل تاریخی، عامل جغرافیایی، عامل سیاسی، عامل علمی و فنی، عامل اقتصادی و بازرگانی، عامل فرهنگی، عامل نظامی، و عامل جامعه‌شناسی. در این بخش، به مهمترین آن عوامل، یعنی عوامل تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، و علمی و فنی پرداخته می‌شود. مقصود از عوامل حقوقی مؤثر در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل، مجموعه اقدامات حقوق‌دانان و نهادهای حقوقی بین‌المللی و حتی اقدامات کشورها و سازمانهای بین‌المللی است که به نوعی در توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل و در نتیجه، در تحول حقوق بین‌الملل نقش بسزایی دارند.

بند اول

عوامل غیرحقوقی

۳۸- عامل تاریخی^۲

حقوق بین‌الملل دارای سابقه‌ای طولانی است. بنابراین، عامل تاریخی نقش اساسی در ایجاد و تحول آن داشته است. تاریخ تحول جامعه و حقوق بین‌الملل نشان می‌دهد که پیدایی حقوق

۱- همان، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۲- نک: تاریخ تحول حقوق بین‌الملل.

بین‌الملل، همزمان با ظهور کشورهای مستقل در قرن شانزدهم میلادی بوده است که از سلطه عامل تاریخی، از آن زمان در ساخت بنای حقوق بین‌الملل مؤثر افتاد که بینشها، فنون و روش‌های حقوق روم باستان و پس از آن، حقوق داخلی (به‌ویژه حقوق خصوصی و به طور اخص حقوق مدنی) کشورهای اروپایی، به حقوق بین‌الملل تسری یافت. در نتیجه تأثیر همین عامل است که فرضاً معاهدات بین‌المللی از لحاظ تشریفات انعقاد، آثار، انقضای مدت اعتبار، تا حدود زیادی مانند قراردادهای حقوق خصوصی است.^۱

به علاوه، مطالعه سیر تحول و تکامل هر علم، به‌ویژه علوم اجتماعی، در جریان رخدادهای تاریخی ممکن بوده و تأثیر قابل توجهی در شناساندن آن علم دارد. در اینجا ناگفته نماند که قواعد عرفی بین‌المللی نیز خود در بستر تاریخ، رشد و نمو یافته‌اند.

۳۹- عامل جغرافیایی

در تأثیر عامل جغرافیایی در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل، در این حد می‌توان بسنده کرد که عقاید و نظریات برخی از جغرافی دنان بنام، در ایجاد، توسعه و تحول برخی از نهادهای حقوقی بین‌المللی نقش ارزشمند داشته است. از جمله، تعریف ارائه شده از «مرز» بر اساس بینش‌های جغرافیدانان انجام پذیرفت، سپس در یک سیر تحولی، عیناً در حقوق بین‌الملل وارد گردیده است. عامل جغرافیایی در حقوق بین‌الملل دریاها نیز تأثیرگذاشته است. از جمله تعریفی که جغرافیدانان معاصر از «فلات قاره» به عنوان ادامه خشکی زمین در دریاها ارائه نموده‌اند، پایه و اساس نظریه فلات قاره در حقوق دریاها شده است. امروزه، عامل جغرافیایی، علاوه بر تأثیرگذاری در حقوق دریاها، در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل هوایی و فضایی نیز مؤثر است.

۴۰- عامل سیاسی

وقوع حوادث و رویدادهای سیاسی در جهان و اتخاذ خط مشی‌های سیاسی در سطح بین‌المللی، تأثیر مستقیمی بر حقوق بین‌الملل گذاشته و منجر به توسعه و تحول آن شده است. برای مثال، وقوع جنگ جهانی دوم و آثار مخرب آن، باعث انعقاد بسیاری از معاهدات بین‌المللی، از جمله منشور ملل متحد و عهدنامه‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ در زمینه حقوق بشر درسته در مخاصمات مسلحانه و تأسیس سازمانهای بین‌المللی، چون سازمان ملل متحد و سازمانهای متعدد منطقه‌ای گردید. البته نباید از نظر دور داشت که عامل سیاسی، در عین حال که می‌تواند تأثیر مثبتی بر حقوق بین‌الملل بگذارد، می‌تواند دارای تأثیر منفی نیز بوده، تضعیف، رکود یا سوء استفاده از آن مقررات را به همراه داشته باشد.

۱- دکتر محمد صفری، پیشین، جلد اول، ص ۲۳.

۴۱- عامل علمی و فنی

در گذشته، عامل علمی به عنوان عامل چندان مؤثری در پیدایی، توسعه و تحول حقوق بین‌الملل محسوب نمی‌شد، اما به تدریج با پیشرفت علم و فن‌آوری، جایگاه ویژه‌ای را در تکامل مقررات حقوق بین‌الملل به خود اختصاص داد. برای مثال، اختراع انواع هواناها، کشتی‌ها، ماہواره‌ها و جنگ‌افزارها در پیشرفت و دگرگونی مقررات حقوق بین‌الملل هواپی، حقوق دریاها، حقوق بین‌الملل ارتباطات و حقوق جنگ، تأثیر بسزایی داشته‌اند. همچنین، اکتشافات فضای ماورای جو، کره ماه و سایر کرات آسمانی، سرزمینهای قطبی و اتم، نقش اساسی در تحول و تکامل حقوق فضای مقررات حاکم بر سرزمینهای قطبی و قواعد حاکم بر کاهش تسليحات هسته‌ای ایفا کرده است.

بند دوم عوامل حقوقی

۴۲- مفهوم تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل

تدوین و توسعه، نقش اصلی را در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل ایفا می‌کنند. در حقوق بین‌الملل، مانند سایر رشته‌های حقوقی، تدوین عبارت است از تبدیل و برگرداندن علمی قواعد عرفی به مجموعه‌ای از قواعد نوشته که به صورت منظم دسته‌بندی شده‌اند و توسعه حقوق، عملی است که قواعد جدید را بر مبنای حقوق موجود تأیید می‌کند یا تخصیص می‌دهد.^۱

ماده ۱۵ اساسنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل، سعی بر تفکیک صریح تدوین از توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل دارد: اصطلاح «توسعه مترقیانه حقوق بین‌الملل» به معنی تهیه و آماده‌سازی پیش‌نویس یا طرح عهدنامه‌هایی در زمینه موضوعاتی است که هنوز در حقوق بین‌الملل قاعده‌مند نشده‌اند و یا در آن موارد، حقوق هنوز به حد کافی در رویه کشورها توسعه نیافته است و اصطلاح تدوین حقوق بین‌الملل به معنی قاعده‌مند کردن بسیار صریح و منظم قواعد حقوق بین‌الملل در

زمینه‌هایی است که قبل‌اً در آنها یک رویه کشوری منطقی، سابقه و آموزه وجود داشته است. این تفکیک هرچند از حیث «نظری» شایان توجه است، اما از دید عملی فایده چندانی بر آن مترتب نیست. تدوین حقوق، به طور طبیعی توسعه حقوق را به همراه دارد و بخشی از توسعه حقوق،

مرهون تدوین حقوق است. تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل، تنها هدفی که دنبال می‌کنند، هدف فنی است و آن، پایان بخشیدن به ابهام قواعد حقوقی و ایجاد قواعد حقوقی جدید است. تدوین بین‌المللی بر زیربنای حقوق اثر می‌گذارد و همواره سعی بر آن دارد تا توافق کشورها را به سمت قواعدی با محتوای واحد رهنمون

1- N. Quoc Dinh, op. cit. p. 328.

سازد و این کار مسلماً مشکلات عظیمی را به دنبال دارد. تدوین حقوق بین‌الملل، عمل معاهده‌ای است که از توافق کشورها و سایر تابعان حقوق بین‌الملل ناشی می‌شود و در نتیجه، تابع رضایت اشخاص حقوق بین‌الملل می‌باشد.

ویرگیهای خاص تدوین در حقوق بین‌الملل موجب شده است تا برخی از دانشمندان، آن را با شک و تردید و یا حداقل با احتیاط مورد بررسی قرار دهند. از جمله ساویینی پیشوای مکتب تاریخی حقوق که خود یکی از مخالفان سرسخت تدوین است، معتقد است که تدوین، عامل بازدارنده تحرک حقوق به شمار می‌رود. اما نظر اکثریت حقوقدانان در جهت عکس است و امتیازات زیادی برای تدوین قایلند که فهرست‌وار به ذکر اهم آنها می‌پردازیم:

- (۱) تدوین، عامل توسعه حقوق بین‌الملل؛
- (۲) تدوین، عامل رفع ابهام از حقوق بین‌الملل؛
- (۳) تدوین، عامل انتشار و اشاعه حقوق بین‌الملل در افکار عمومی؛
- (۴) تدوین، عامل تشویق و برانگیختن فعالیت علمی.^۱

۴۳- اقدامات حقوقدانان و نهادهای حقوقی بین‌المللی

مسئله تدوین حقوق بین‌الملل، برای اولین بار توجه دانشمندان حقوق بین‌الملل، بویژه گروسیوس، زوخ، واتل، بینکر شوک، ولف، بنتام و مارتنس را در قرون هفدهم و هیجدهم میلادی به خود جلب کرد. آنان در این زمینه، آثار گرانبهایی از خود به یادگار نهادند، اما موضوع تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل بیشتر حاصل تلاشهای بی‌وقفه نهادهای حقوقی بین‌المللی است. این نهادها، با ارائه طرحهای خود، هسته اولیه تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل را تشکیل دادند. اهم این نهادها عبارتند از:

مؤسسه حقوق بین‌الملل (۱۸۷۳)، انجمن حقوق بین‌الملل (۱۸۷۳)، مؤسسه تحقیقات حقوق بین‌الملل هاروارد (۱۹۲۷)، کنفرانس تدوین حقوق بین‌الملل لاهه (۱۹۳۰)، و بالاخره مهمتر از همه آنها، کمیسیون حقوق بین‌الملل.

۴۴- نقش کمیسیون حقوق بین‌الملل در تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل

در منشور ملل متحد، برخلاف میثاق جامعه ملل، مقررات صریحی در مورد تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل وجود دارد که در ماده ۱۳ آن منعکس است: «مجموع عمومی نسبت به امور زیر موجبات انجام مطالعات و صدور توصیه‌هایی را فراهم می‌کند:

«الف) ترویج همکاری بین‌المللی در امور سیاسی و ایجاد زمینه‌های مناسب برای توسعه مترقبانه حقوق بین‌الملل و تدوین آن.»

1- L. Delbez, op. cit, pp. 59-60.

در اجرای مقررات مذکور، مجمع عمومی در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۷، قطعنامه تشکیل کمیسیون دائمی حقوقدانان را به نام «کمیسیون حقوق بین الملل» صادر کرد.

طبق آخرین اصلاحیه اساسنامه کمیسیون، تعداد اعضای کمیسیون ۳۴ حقوقدان بین المللی هستند که برای مدت پنج سال انتخاب می شوند و تجدید انتخاب آنان بلامانع است. انتخاب به گونه ای انجام می شود که کمیسیون بتواند نماینده تمدن های اصلی و نظام های حقوقی مناطق عمدۀ جغرافیایی جهان باشد.

اعضای کمیسیون از میان شخصیت های صاحب نظر در حقوق بین الملل انتخاب می شوند. نحوه انتخاب به این صورت است که کشور های عضو سازمان ملل متحده می توانند قبل از خاتمه مأموریت هر یک از اعضاء، اشخاص واجد صلاحیت را از میان اتباع خود، به دبیر کل سازمان معرفی نمایند. دبیر کل از بین افراد مذکور، اشخاص اصلاح را (به تعداد کرسی های لازم) به مجمع عمومی پیشنهاد می نماید. انتخاب قطعی و نهایی اعضا با مجمع عمومی است.

اعضای کمیسیون، هر چند توسط کشور های متبوع خویش معرفی می شوند، اما در صورت انتخاب، به هیچ وجه نماینده آنها محسوب نمی شوند، بلکه از استقلال عمل کامل برخوردارند. ضمناً در کمیسیون نباید بیش از یک عضو از اتباع هر کشور باشد.^۱

اولین جلسه کمیسیون حقوق بین الملل در سال ۱۹۴۹ تشکیل شد و از آن پس، همه ساله به مدت دو تا سه ماه در ژنو، دوره اجلاسیه داشته و موضوعات مختلفی را برای تدوین و توسعه حقوق بین الملل مطالعه کرده و نتیجه آن را طی گزارشی به مجمع عمومی توصیه می نماید.

مجمع عمومی در صورتی که طرح های پیشنهادی کمیسیون را قابل تصویب بداند، از کشور های مختلف دعوت می کند تا در کنفرانسی که به این منظور تشکیل می شود، شرکت نمایند و تصمیم نهایی را اتخاذ کنند. برای نمونه می توان از کنفرانس وین ۱۹۶۹ در زمینه حقوق معاهدات نام برد. طرز کار کمیسیون: هنگامی که کمیسیون موضوع خاصی را برای کار، انتخاب و آن را برای تصویب مجمع عمومی به مجمع گزارش می کند و یا موقعی که مجمع عمومی از کمیسیون درخواست می نماید که درباره موضوعی کار کند، شیوه معمول کار از این قرار است که یکی از اعضای خود را به عنوان «مخبر ویژه»^۲ کمیسیون انتخاب می کند و او نیز پیش نویسی را که معمولاً به شکل پیش نویس ماد و همراه نظریات تفسیری است برای مباحثه و تصویب توسط کمیسیون تهیه می کند. کمیسیون پس از اینکه به طور موقت، تعدادی از مواد مندرج در پیش نویس را تصویب کرد، آنها را به کشور های عضو تسلیم می نماید تا نظریات خود را ابراز دارند. از آن پس، کمیسیون پیش نویس مواد و تفسیرها را با توجه به نظریاتی که کتاباً ابراز و یا شفاهًا در مباحثات مجمع عمومی بیان می شود، تجدیدنظر نموده و تکمیل می کند. هنگامی که بررسی مواد مندرج در پیش نویس تکمیل شد، تسلیم مجمع

- به سال ۱۹۵۶، مرحوم دکتر احمد متین دفتری و به سال ۲۰۰۰، دکتر جمشید ممتاز (از ابتدا در انتخابات میان

دوره ای توسط کمیسیون و سپس در دوره بعد توسط مجمع عمومی) از ایران به عضویت کمیسیون انتخاب شدند.

2- Reporter ad hoc.

عمومی می‌شود و مجمع ممکن است یک کنفرانس بین‌المللی برای انعقاد یک معاهده درباره آن موضوع تشکیل دهد و یا به شیوه دیگری عمل کند. قسمت اعظم کار کمیسیون، توسط مجمع عمومی به کنفرانس‌های تدوین ارجاع می‌شود و این کنفرانس‌ها، معاهدات چندجانبه‌ای تصویب می‌کنند و برای امضای تصویب یا پذیرش کشورها مفتوح می‌گذارند.

۴۵- اقدامات کشورها و سازمانهای بین‌المللی

تدوین بین‌المللی، معمولاً یک عمل معاهده‌ای است و اساساً ناشی از توافق صریح کشورهاست. بنابراین، با انعقاد معاهدات عام بین‌المللی، در واقع عمل تدوین بین‌المللی صورت می‌گیرد و به تدریج که این اقدام انجام شود، کلیه قواعد حقوقی بین‌المللی به شکل مدون و نوشته شده‌ای در خواهد آمد و در نتیجه، قدرت و نیروی اجرایی بیشتری خواهد یافت.

از سوی دیگر، در مواردی عمل تدوین به «ارکان موقتی»^۱ سپرده می‌شود. ارکانی که در شرایط خاصی تأسیس و از نمایندگان کشورها ترکیب یافته است، از جمله کنفرانس‌های حقوق دریاها و کنفرانس وین در زمینه حقوق معاهدات.

این شیوه، بدون تردید با عمل تدوین منطبق‌تر است تا مداخله کمیسیون حقوق بین‌الملل. در مجموع، اقدامات کشورها و سازمانهای بین‌المللی، بویژه سازمانهای غیردایمی (ارکان موقتی)، زمینه توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل را در موضوعات مختلف و متعدد و به صورت معاهدات عام بین‌المللی فراهم ساخته است.

فصل دوم

تاریخ تحول حقوق بین‌الملل

۴۶- طرح موضوع

همان طور که جامعه بین‌المللی از دوران باستان تحولات و تغییرات قابل توجهی یافته، حقوق بین‌الملل نیز که خود، حقوق حاکم بر این جامعه است، دگرگونیهای شگرفی پیدا نموده است. بدیهی است بررسی کامل این دگرگونیها و تحولات، ما را با نظام حقوق بین‌الملل بیشتر آشنا خواهد نمود؛ حقوقی که بیش از سایر رشته‌های حقوقی، به تاریخ وابسته است، زیرا حقوق بین‌الملل اساساً یک نظام مبتنی بر تحول است.

دانشمندان و علمای حقوق بین‌الملل، با توجه به عقاید شخصی، تاریخ تحول حقوق بین‌الملل را به دوره‌های گوناگونی تقسیم کرده‌اند. اینک با در نظر گرفتن تقسیم‌بندی آنان، می‌توان تاریخ تحول حقوق بین‌الملل را به دوره‌های زیر طبقه‌بندی کرد:

دوره اول: دوران باستان؛

دوره دوم: قرون وسطی؛

دوره سوم: عصر جدید؛

دوره چهارم: از کنگره وین تا کنفرانس‌های صلح لاهه؛

دوره پنجم: از کنفرانس‌های صلح لاهه تا پایان جنگ جهانی دوم؛

دوره ششم: از تأسیس سازمان ملل متحد تاکنون.

بخش اول

دوران باستان^۱

بند اول

مشرق زمین

۴۷- شرح موضوع

از زمانی که تاریخ مستند در دست است، یعنی از چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح، دورنمایی از حقوق بین‌الملل دیده می‌شود.

اولین طلیعه را می‌توان در سنگ نبشته‌ای به زبان سومری یافت که مربوط به حدود ۳۱۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است و در دهه اول قرن بیستم کشف شده است. در این کتیبه سنگی، اولین معاهده بین‌المللی (نه به مفهوم امروزی) ملاحظه می‌گردد که میان «ایناتوم»^۲ فرمانروای فاتح سرزمین مستقل «لاگاش» در بین النهرین از یک سو و نمایندگان مردم «اوما»^۳، یکی دیگر از شهرهای مستقل بین النهرین از سوی دیگر، منعقد شده است. به موجب این معاهده، عدم تجاوز به نقاط مرزی یکدیگر اعلام شده است.

اطلاعاتی که تا امروز به دست آمده نشان می‌دهد که میان معاهده لاگاش - اوما و معاهده دومی که مستند آن موجود است، یک دوره هزار ساله فاصله افتاده است. از دوره هزار ساله دوم پیش از میلاد، متون بسیاری از معاهدات باقی مانده که متعاهدین اکثر آنها، حکمرانان مصری یا هیتیت‌ها^۴ بوده‌اند. بابل و آشور نیز مانند مصری‌ها از این نظر مقدم‌اند. در معاهدات مذکور، از صلح، روابط طرفین و نقاط مرزی آنها سخن به میان آمده است.

از میان معاهدات محفوظ هزاره دوم پیش از میلاد، مهمتر از همه، معاهده صلح و اتحاد بین رامسس دوم مصری و هاتوسیل دوم هیتیت است، که به سال ۱۲۷۸ پیش از میلاد منعقد گردیده است. در این معاهده، طرفین متعهد شدند که علیه دشمنان داخلی به یکدیگر یاری رسانند و چنانچه

۱- دوران باستان از زمانهای قدیم تا سقوط امپراتوری روم غربی به سال ۴۷۶ میلادی ادامه داشته است.

2- Eannatum

3- Uma

۴- قوم هیت (یا هیتیت) Hittite، در هزاره دوم (از ۲۰۰۰ تا ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح) بر قسم زیادی از آسیای صغیر (آناتولی) و سوریه فرمانروایی داشتند... هیت‌ها از بابلی‌ها و مصری‌ها عقب نبوده‌اند. از آن جمله است، بیانهای بسیار مهم بین‌المللی که پادشاهان هیت با کشورهای دیگر بسته‌اند. همچنین، مکاتبات با دول خارجه و اعلامیه‌ها و نامه‌ها و استاد سیاست و اداری درباره مسائل گوناگون، مانند درالت تخت و تاج و اختلافات شهرها... (علی پاشا صالح، مباحثی از تاریخ حقوق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، صص ۱۲۱ و ۱۲۲).

این دشمنان به کشور طرف دیگر پناهندگی کردند، مسترد شوند. اجرای این معاهده، ضمانت اجرای مذهبی داشت، بدین نحو که طرفین، خدایان خود را به شهادت می‌طلبیدند که از عهد خود عدول نمایند. بنابراین، چنانکه ملاحظه می‌گردد، اولین پدیده استرداد مجرمان را می‌توان در این زمان داشت.

مقررات حقوق بین‌الملل در هندوچین باستان نیز کماپیش دیده می‌شود. در هند باستان رسم چینی بود که در زمان جنگ به کشتزارها و خانه‌ها و کشاورزان تجاوز نشود. چینی‌ها نیز در باب جنگ و مسائل مربوط به آن، نظریات جالبی داشته‌اند. اتحاد بزرگ ایالات چین که طرح آن را کنفوسیوس در قرن پنجم پیش از میلاد تنظیم کرد، کاملاً با طرح جامعه ملل قابل مقایسه است.^۱

بند دوم

یونان

۴۸- شرح موضوع

یونانیان طی هزاره اول پیش از میلاد به صحنه تاریخ وارد شدند و با سرعت شگفت‌انگیز و بی‌مانند فرهنگی، در زمانی انگک، چنان مرتبه‌ای والا کسب کردند که سرمشق نسلهای آینده گردیدند. با این حال، در عرصه مسائل بین‌المللی پیشرفت چندانی نداشتند، زیرا خود را برتر از سایرین می‌پنداشتند و ملت‌های دیگر را وحشی قلمداد می‌نمودند و دشمنان خود به شمار می‌آوردند.^۲ مسلماً این طرز تفکر، هر ملتی را از آمیختن و برقراری ارتباط با دیگر ملت‌ها باز می‌دارد و حقوق بین‌الملل معنی و مفهومی نخواهد یافت، اما به رغم این بینش جاه‌طلبانه یونانی، معاهدات معدودی میان این کشور و سایر اقوام غیریونانی منعقد شده است.

اهمیت یونان باستان در تحول حقوق بین‌الملل، از جهت توسعه روابط میان «دولت - شهرهای مستقل»^۳ آن کشور، مانند آتن و اسپارت است. شهرهایی که هریک، دولت یا حکومت خاص و مستقلی داشتند.

معاهدات میان «دولت - شهرهای» یونان چنان دقیق و کامل تهیه و تنظیم گردیده که تا قبل از قرن نوزدهم میلادی اثری همانند آنها ظاهر نیست.

مهمنترین مقرراتی که ناشی از معاهدات فوق می‌باشد و در آینده، توجه خاص جهانیان را برانگیخت و هنوز هم از قواعد بین‌المللی محسوب می‌شود، عبارت است از:

(۱) شناسایی حق آزادی شخصی و صیانت از دارایی برای اتباع دولت - شهر متعاهد؛

۱- ارنو نویس یا، تاریخ مختصر حقوق بین‌الملل، زیرنظر دکتر احمد متین دفتری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷.

ص ۵

۲- همان ص ۶

۲) تأسیس نهاد «نمایندگی» یا «سرپرستی»^۱. «نمایندگی» یا «سرپرست»^۲ که تقریباً همان کنسول امروزی است، وظیفه حمایت از اتباع را در دولت - شهر خارجی بر عهده داشت. ضمناً یک سلسله وظایف سیاسی را نیز دارا بود.

۳) داوری، طریقه حل اختلافات مرزی و حقوقی طرفین بود. در این مورد معمولاً کشور ثالثی به عنوان داور انتخاب می‌شد و داوری مفهومی سیاسی می‌یافتد.

۴) تأسیس اتحادیه‌های سیاسی موسوم به «آمفیکسیونی»^۳. این اتحادیه‌ها بر اساس مذهب و به منظور اداره مشترک معابد تشکیل شده بودند و مهمترین آنها در قرن ششم میلادی جهت پاسداری از معبد «دلف»^۴ تأسیس گردید. اعضای این «آمفیکسیونی»‌ها دوازده دولت - شهر یونان بودند. مداخله فیلیپ مقدونی موجب برچیده شدن این اتحادیه‌ها گردید.

(۵) مصونیت سفیران:

۶) حرمت، یعنی احترام به بیطرفي بعضی از مکانها؛

۷) تحکیم عهدنامه‌های صلح با ادائی سوگند؛

۸) احترام به اجساد کشته شدگان در جنگ؛

۹) شناسایی حق پناهندگی.

مقررات مذکور، هرچند اکثراً جنبه مذهبی داشت و محدود به «دولت - شهرهای» یونان بود، لیکن به طور غیرمستقیم نقش سازنده‌ای در تحول و تکامل حقوق بین‌الملل ایفا نمود.

بند سوم

روم

۴۹- شرح موضوع

رومیها نیز حقوق بین‌الملل را به دیده مذهبی می‌نگریستند. از این رو بود که از همان اوایل دوره امپراتوران، عده‌ای از روحانیون موسوم به «فسیال»^۵، «سازمان روابط خارجی»^۶ را پایه گذاری نمودند. وظیفه آنان این بود که مراسم و تشریفات مذهبی مربوط به معاهدات و سایر امور بین‌المللی، از قبیل امور سفارت و استرداد مجرمین را انجام دهند.

هنگام شروع و پایان جنگ و عقد صلح و زمان انعقاد معاهدات نیز وظایفی به عهده آنان گذاشته

1- Proxénie

2- Proxene

3- Amphictionies

4- Delphes

5- Fetiales

6- Collegium Fetialum

شده بود. در این دوره، نظریه «جنگ عادلانه» یا «جنگ مشروع» ابداع گردید که در سالهای بعد ابعاد گسترده و خطرناکی یافت.

در میان معاهداتی که روم در دورهٔ جمهوری با سایر ملت‌ها منعقد نمود، معاهدات منعقده با کارتاژ، در سال‌های ۳۰۶ و ۲۷۹ پیش از میلاد مسیح، از اهمیت خاصی برخوردارند.

پس از آنکه جمهوری روم به امپراتوری تبدیل گشت و اغلب ملتها را تحت سلطه در آورد، دیگر خود را نیازمند میثاقهای بین‌المللی نمی‌دانست (عصر صلح رومی از سال ۳۰ پیش از میلاد تا سال ۱۸۰ پس از میلاد) و فقط مصونیت سفیران را یذیرفته بود.

شاید نمایان ترین ارتباط تاریخی حقوق روم و حقوق بین‌الملل، عنوان «حقوق ملل» باشد که در واقع «حقوق ملل مسیحی» بود؛ حقوقی که به طور یک جانبه از سوی روم وضع شده بود.

۵۰ نتیجہ گیری

به رغم کلیه خطوط مثبت و آثار بر جسته‌ای که در دوران باستان از حقوق بین‌الملل دیده می‌شود، در پایان باز پرسش دقیقی مطرح می‌گردد: آیا اصولاً در دوران باستان، حقوق بین‌الملل وجود داشته است یا خیر؟ عده کثیری از دانشمندان حقوق بین‌الملل معتقدند که آنچه رومیها آن را «حقوق ملل» می‌نامیدند با حقوق بین‌الملل معاصر فرق زیادی داشته است. آنان با استناد به اعمالی چون جنگهای وحشیانه، کشتار افراد غیرنظامی، عدم رعایت مصونیت فرستادگان، کشتن زندانیان، خدمات بدنی به رهبران و فرماندهان شکست خورده در جنگ و غیره و دکترین‌های کهن بر مبنای تصویرات مردم نسبت به بیگانگان و اینکه افراد بیگانه در نظر مردم دوران باستان دشمن تلقی می‌شدند، وجود حقوق بین‌الملل را در دوران باستان نفی می‌کنند. به طور خلاصه، در دوران باستان میان ملت‌های گوناگون مقررات مشترکی وجود نداشته و تساوی حقوق نژادهای مختلف نیز پذیرفته نبوده است. بدین جهت، در این دوران، فقدان مبانی جامعه‌شناسی حقوق بین‌الملل بخوبی احساس می‌شود.

بخش دوم قرن وسطی^۱

اہم طرح موضعی

در اواخر قرن چهارم (۳۹۵)، امپراتوری عظیم روم درهم شکست و وحدت خود را از دست داد و به روم شرقی و روم غربی تقسیم شد. روم غربی نیز چندان دوامی نیافت و در پی تهاجم بوربرها به سال

۱- قرون وسطی به زمان بین سقوط امپراتوری روم غربی به سال ۴۷۶ میلادی تا سقوط امپراتوری روم شرقی (فتح قسطنطینیه به دست سلطان محمد دوم به سال ۱۴۵۳ میلادی) اطلاق می‌گردد.

۴۷۶ متلاشی گردید و بر ویرانه‌های آن، شماری از حکومتهاي سیاسی ناپایدار به نام «دومینیون»^۱ در اروپا به وجود آمد که غالباً با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند. علاوه بر آن، رژیم ملوک الطاویفی موجب تفرقه و تشتت بیشتر جامعه اروپایی شده بود.

در آستانه قرن نهم، فرانک شارل، امپراتوری روم غربی را به سود خویش احیا نمود. تاجگذاریش به سال ۸۰۰ در روم، وحدت دوباره‌ای را نشان می‌دهد. این وحدت نیز دیری نپایید و امپراتوری روم غربی به سال ۸۴۳ به سه بخش تقسیم گردید و این تقسیم با شدت ادامه یافت.^۲

با شکست امپراتوری روم و تقسیم آن، مسیحیت توانست به تدریج جایگاه ویژه‌ای را در مناسبات اجتماعی داخلی و بین‌المللی کشورهای اروپایی به خود اختصاص دهد؛ بویژه نقش کلیساي کاتولیک روز به روز افزایش یافت، تا بدانجا که دوران معینی از قرون وسطی را «دوران پیروزی مسیحیت» می‌نامند.

به موازات گسترش مسیحیت در اروپا، نهضت مذهبی جدیدی به نام «اسلام» در اواخر قرن ششم میلادی در شرق ظاهر گردید و بسرعت گسترش یافت.

در قرن یازدهم، مسیحیان در تقابل با مسلمانان، جنگهای خونینی معروف به «جنگهای صلیبی» را به راه انداختند، که به مدت حدود دو قرن ادامه داشت.

بنابراین، سه واقعه مهم در قرون وسطی، در تحول حقوق بین‌الملل تأثیرگذار بود: پیروزی مسیحیت، ظهور اسلام و بالآخره جنگهای صلیبی.

بند اول

دوران پیروزی مسیحیت

۵۲- مسیحیت عامل وحدت اروپا

مسیحیت تنها عامل وحدت اروپای آن زمان بود. در نتیجه، کلیسا قدرت مطلقه یافت و پاپ‌ها علناً در کلیه امور امپراتوریها مداخله می‌کردند و امپراتوران نیز آگاهانه یا ناآگاهانه به اطاعت از دستورات آنان تن می‌دادند.

پیروزی مسیحیت آثاری بس شگرف بر حقوق بین‌الملل گذاشت و خلایی که در دوران باستان در حقوق بین‌الملل وجود داشت، مانند فقدان مقررات مشترک میان ملتها و عدم شناسایی برابری حقوق نژادهای گوناگون، در دوران پیروزی مسیحیت از میان رفت و برای اولین بار، اصل برابری ملتها از حيث زبان، نژاد و موقعیت اجتماعی تأیید و اعلام شد. در جامعه مسیحیت قرون وسطی، کلیه افراد بشر دارای ریشه و سرنوشت مشترکند و ملتها که متشکل از افراد مساویند، خود نیز با یکدیگر مساوی

۱- Dominion

۲- کلود آلبر کلیمار: نهادهای روابط بین‌الملل، مجلد اول، سیر تحول حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی و موجودیت بین‌المللی، ترجمه و تحقیق از: دکتر هدایت الله فلسفی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۴۶.

هستند. از سوی دیگر، تمام ملتها تابع قانون مشترکی هستند که همان قوانین الهی است؛ احکامی که در جنگل زیتون به مسیح وحی شد و به صورت کتاب مقدس انجیل درآمد، واز این زمان پایه ریزی حقوق بین‌الملل ممکن گردید. حتی در دوران ملوک الطوایف نیز بر مبنای همین اصل تساوی و اشتراک مذهبی میان گروههای مختلف بشری، روابط نیمه مذهبی و نیمه حقوقی برقرار شد و به جامعه مسیحیت شکل داد.

عده‌ای دیگر از دانشمندان، وحدت کشورهای اروپایی را در آن دوران ناشی از عرف رومی مبنی بر وجود امپراتوری جهانی ژرمن می‌دانند، ولی به هر حال در این امر تردیدی نیست که کشورهای اروپایی قرون وسطی باستگی به پاپ یا امپراتور، عملأً متعدد و متشکل بوده‌اند. در این عصر، هر کشور دارای حقوق خاصی به نام «حقوق مدنی» بود و جامعه مشترک ملل مسیحی نیز به نوبه خود از حقوقی به نام «حقوق ملل» برخوردار می‌شد که کمابیش به حقوق طبیعی شباهت داشت.

۵۳- ویژگیهای جامعه مسیحیت

جامعه مسیحیت قرون وسطی، در واقع یک جامعه بین‌المللی متشکل از کشورهای متمایز و مختلف با افکار مشترک بود. خصوصیت عمده جامعه مسیحیت در این دوران، اتحاد و جنبه‌های مذهبی و اخلاقی بسیار عمیق آن به شمار می‌رفت. بنابراین، می‌توان اعتقاد داشت که اروپایی قرون وسطی، جدا از حاکمیت‌های مجزا و مستقل، با استفاده از عناصر مشترک و تجمع منظم و بالاخره تحت تأثیر عوامل مذهبی و غیره، شکل واحدی به خود گرفته بود.

به نظر عده‌ای از دانشمندان، شکل واحد کشورهای اروپایی در قرون وسطی ناشی از جنبه جهانی کلیسا بوده است. بنا بر این عقیده، پاپ دارای قدرت کامل است و فقط بخشی از اختیارات خویش را به طور موقت به «امپراتور» تفویض کرده است.

۵۴- نظریه دو شمشیر

مبنای پیدایش «نظریه دو شمشیر»، تفسیری است که برخی از مفسران مذهبی قرون وسطی از جمله پاپ گرگوار^۱ هفتم، از آیه‌ای از انجیل لوتا (باب ۲۲، آیه ۳۸) ارائه نموده‌اند. در این آیه چنین آمده است که حواریون به مسیح خطاب می‌کنند و می‌گویند: «ای خداوند، اینک دو شمشیر!». طبق تفسیر آنان، مقصود از دو شمشیر در این آیه، دو مظہر قدرت است: یکی قدرت سیاسی یا مادی و دیگری قدرت مذهبی یا معنوی. ایشان مظہر قدرت سیاسی را امپراتور و مظہر قدرت مذهبی را پاپ می‌دانستند که هریک در قلمرو خود دارای حاکمیت هستند.

با تاجگذاری شارلمانی در سال ۸۰۰ میلادی به دست پاپ لئون سوم، نظریه دو شمشیر، مفهوم جدیدی یافت؛ به این گونه که به تدریج پاپها خود را برتر از امپراتوران دانستند و نظریه دو شمشیر را

1- Grégoire

چنین تفسیر کردند که خداوند، هر دو شمشیر یا قدرت (سیاسی و مذهبی) را به پاپ اعطا کرده و پاپ خود، قدرت سیاسی را به امپراتور بخشیده است. این بینش، موجب جدالهای شدید میان برخی از پاپها و امپراتوران اروپایی گردید؛ از جمله کشمکش میان پاپ گرگوار هفتم و هانری چهارم امپراتور روم و ژرمن که منجر به پیروزی پاپ و شکست هانری چهارم به سال ۱۰۷۷ میلادی شد.

۵۵- نتیجه‌گیری

مهمترین قواعد حقوق ملل مسیحی عبارت بود از تأسیس دو نهاد حقوقی به نامهای «صلح الهی»^۱ و «متارکه الهی»^۲.

«صلح الهی» کوششی بود در راه تنظیم مقررات جنگ که توسط شورای لاتران به سال ۱۰۵۹ تعمیم داده شد. برابر مقررات این نهاد، غیرجنگجویان، کلیساویان، کودکان، زنان، افراد بی‌سلاح، اموال متبرکه، مانند اموال کلیسا و اموالی که از نظر اقتصادی مفیدند، مانند ابزار و محصولات کشاورزی، حیوانات ورز باید از تعرض مصون می‌مانند و حریم آنها حفظ می‌گردید. متارکه الهی که شورای کلمون^۳ به سال ۱۰۹۵ مقرراتی در باب آن وضع نمود، نهادی بود که ایام جنگ و ستیز را محدود می‌نمود...»^۴.

حقوق ملل مسیحی، اساساً از دو جهت با حقوق بین‌الملل معاصر اختلاف داشت: اولاً حقوق ملل به اراده کشورها به وجود نیامده بود، بلکه حقوق مشترکی بود که بر اساس مقتضیات عقل طبیعی، برای ملت‌های مختلف و متمایز تأسیس شده بود. ثانیاً تنظیم روابط میان کشورها، تنها هدف حقوق ملل نبود، بلکه در مجموع، کلیه روابطی را که خارج از چارچوب یک کشور معین وجود داشت، در بر می‌گرفت. بدین معنی که کلیه روابطی که از حدود قلمرو حقوق مدنی خارج بود، مشمول احکام «حقوق ملل» می‌شد.

۵۶- ظهور دین اسلام ظهور اسلام و تحول حقوق بین‌الملل

زمانی که غرب، کلیسا و مسیحیت از یک سو و نظام ملوک الطوایفی از سوی دیگر، در اوج قدرت نمایی به سر می‌برند، در شرق یکی از حوادث بسیار مهم تاریخ جهان به وقوع پیوست و آن ظهور دین اسلام در اواخر قرن ششم میلادی در عربستان و اشاعه آن به کشورهای خاورمیانه، شمال افریقا،

1- Paix de Dieu.

2- Trêve de Dieu.

3- Clermont.

4- کلود آلبر کلیمار، پیشین، ص ۵۱

هندوستان، ترکستان، قفقاز و حتی قسمتی از قاره اروپا بود.

ظهور اسلام، از دو حیث در تحول حقوق بین‌الملل مؤثر افتاد: یکی از حیث مقررات بین‌المللی که در شریعت اسلام وجود داشت و دیگری از حیث زمان و تاریخ پیدایش اسلام که به زمان وحدت جامعه اروپایی از طریق دین مسیح و به دنبال آن بروز جنگ‌های صلیبی مصادف بود.

پیروزی و توسعه سریع اسلام در سطح جهانی، آن هم تنها ظرف نیم قرن پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، از دو علت ناشی گردید: اول نیروی ایمان مسلمانان در صدر اسلام، و دوم فساد و انحطاط کشورهایی که از حیث تمدن، در معرض تهاجم مسلمانان قرار می‌گرفتند.^۱ البته، شارل مارتل به سال ۷۳۲ میلادی، مانع پیشرفت اسلام در اسپانیا گردید و از این پس، زمینه شکست تدریجی مسلمانان در سرزمینهای فتح شده اروپایی فراهم گشت.

۵۷- حقوق بین‌الملل در اسلام

جامعیت حقوق اسلام به گونه‌ای است که نه تنها قواعد کاملی در زمینه داخلی دارد، بلکه از نظر بین‌المللی نیز دارای قواعد حقوقی بسیار متحولی است.^۲ شناسایی حقوق اسلام، به منزله تنها نظام حقوقی مذهبی، یکی از نظامهای حقوقی معاصر در سیستم مطالعات حقوق تطبیقی جهان، خود دلیل این مدعاست.

اصول و قواعدی چند از حقوق بین‌الملل در صدر اسلام، به اختصار در زیر بیان می‌شود:

۱) معاہدات، «پیمانهای الهی» هستند که به نام خداوند و بر اساس آیین الهی منعقد می‌گردند. قرآن کریم در آیات مختلف و با عباراتی فصیح، چون «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ» یا «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ»، بر اصل وفای به عهده تأکید دارد.

۲) قرآن کریم با عبارت صریح «لَا اكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (هیچ اجباری در دین و پذیرش آن نیست) به طور آشکارا، کاربرد زور و اجبار را در مسائل مربوط به تبلیغ دینی ممنوع اعلام می‌کند و دلیل و برهان را راه تبلیغ و دعوت به حق قرار داده است.

۳) قرآن کریم و سنت نبوی، به قواعد خاص زمان صلح، از قبیل شناسایی دولت و حکومت غیراسلامی، حقوق دیپلماتیک و کنسولی، حقوق بیگانگان و اقلیتهای مذهبی و روشهای سیاسی و حقوقی حل اختلافات بین‌المللی از یک سو و به قواعد مخصوص زمان جنگ، از جمله حقوق بشر دوستانه از سوی دیگر، توجه ویژه‌ای دارند.

شایان ذکر است که تحول حقوق بین‌الملل در اسلام، از زمان ظهر اسلام تا به امروز تداوم داشته است.

۱- دکتر احمد متین دفتری، پیشین، ص ۳۷.

۲- بررسی کامل در زمینه حقوق بین‌الملل در اسلام، موضوع تحقیقی است که به صورت کتابی مستقل و تحت عنوان «اسلام و حقوق بین‌الملل» توسط مؤلف به رشته تحریر در آمده و انتشارات گنج دانش آن را منتشر نموده است.

بند سوم جنگهای صلیبی

۵۸- شرح موضوع

نفوذ کلیسا در اروپایی آن زمان، روز به روز بیشتر می‌شد و حس جاه طلبی روحانیون مسیحی به جایی رسیده بود که می‌خواستند تمام دنیا را تابع مذهب خود سازند. در مقابل، قوای اسلام نیز بسرعت تا قلب اروپا (اسپانیا) پیشروی نموده بود و ملل غربی از سه سوی، یعنی اسپانیا، ایتالیا و استانبول خود را در معرض حمله مسلمانان می‌دیدند. روحانیون مسیحی به بهترین وجهی از این موقعیت سود جسته، آتش جنگهای خونینی را دامن زدند که شعله‌های آن به تمام کشورهای ساحلی مدیترانه در آسیا و افریقا نیز کشیده شد.

جنگهای صلیبی را فئودالهای اروپایی به رهبری کلیسای مسیحی و به منظور استرداد بیت المقدس از مسلمانان آغاز کردند و در هشت مرحله از قرن یازدهم تا قرن سیزدهم (به طور دقیق از سال ۱۰۹۵ تا ۱۲۷۰ میلادی) ادامه دادند.

پیروزی در ابتدای جنگ نصیب اروپاییان گردید، ولی در ادامه، آنها شکست خوردند، عقب‌نشینی کردند. نتیجه اولیه جنگهای صلیبی، تزلزل نظام ملوک الطوایفی در اروپا و خاتمه پیروزی مسیحیت بود. جنگهای مذکور هرچند حدود دو قرن قتل و کشتار انسانها و انهدام املاک و اموال را به همراه داشت، لیکن از نظر حقوق بین‌الملل بسی شایان توجه بود، زیرا به روابط میان مسلمانان و مسیحیان شکل تازه و جدیدی بخشید و صلیبیونی که دیوانه جنگ و انتقام بودند، بیکباره در معاهده ژوپا (۱۲۲۹ میلادی) به نوعی توافق بین‌المللی کامل‌بی نظیر تن در دادند. طبق این معاهده، امپراتور فردریک دوم، فلسطین، بیتلحم و ناصره را از سلطان کامل پادشاه مصر، بدون خونریزی و با دیپلماسی هوشمندانه بازپس گرفت.

پروفسور آرتور نوس‌بام معتقد است که «جنگ» (مقصود جنگهای صلیبی است) به خودی خود نفوذ متقابل مدنیت شرق و غرب را افزایش داد. بر اثر جنگهای صلیبی، در فرهنگ، فنون، طرز لباس پوشیدن، تغذیه و سایر جنبه‌های زندگی مغرب زمین تغییرات شگرفی پدید آمد. آرزوی نهایی و در حقیقت نیاز نهایی به مبادلات صلح‌آمیز، خود موجب یک جریان مخالف نیرومند برای صلیبیون شد. در سراسر راههای کشیرانی مدیترانه، بازرگانی شکوفا با اعراب رواج گرفت. از جانب مسیحیان، پیسا (پیزا)، جنا، ونیز، آراغون و در بین کشورهای اسلامی نیز مصر، قبرس، تونس و مراکش پیشقدم شدند. قوانین کلیسایی علیه اعراب مسلمان - چنانکه سابقاً ذکر شد - توانست جلوی این داد و ستد را بگیرد، اما تا آنجا که پای مصر، یعنی مرکز قدرت جنگی مسلمانان در بین بود، آنها در معاهدات چندان تسلیم داعیه مسیحیت نمی‌شدند. باری، نخستین موافقت‌نامه مهم بین مصر و پیسا (پیزا) به سال ۱۱۵۴ منعقد گردید و به سال ۱۲۰۸ ونیز هم از مصریها تسهیلات بازرگانی خاصی به دست آورد و به

جای آن متعهد شد که در راه ممانعت از حمله صلیبیون به مصر، خدمت قابلی انجام دهد.»^۱ بنابراین، هرچند روابط میان مسلمانان و مسیحیان در آغاز خصمانه بود، اما به تدریج به روابط دوستانه تبدیل گردید و یکی از ثمرات آن، تأسیس رژیم کاپیتولاسیون در کشورهای اسلامی بود.

بند چهارم نتیجه گیری

۵۹- اصول حقوق بین‌الملل در قرون وسطی

قرون وسطی، صرف نظر از دید تاریخی، از دید حقوقی نیز حایز اهمیت است، زیرا در واقع، برخلاف آنچه مدت زمان مديدة می‌پنداشتند، مبنای حقوق ملل جدید، معاهدات و سفارتی نبوده است، بلکه باید ریشه آن را در قرون وسطی جستجو کرد.

اصول حقوق بین‌الملل در قرون وسطی را می‌توان به شرح زیر برشمود:

«الف - تابعان حقوق بین‌الملل، تنها کشورهای حاکم اروپای غربی مسیحی و کلیسا هستند.

«ب - رکن قانونگذاری مرکزی وجود ندارد و منابع حقوق بین‌الملل عبارتند از: عرف و معاهدات،

اما این منابع مبتنی بر اصول حقوقی عام ملهم از دکترین مسیحیت و در صورت لزوم، تدوین شده به وسیله مقام عالی روحانیت روم هستند.

«ج - قضاوت اجباری وجود ندارد و اختلافات میان کشورها با توافق حل و فصل می‌گردد.

«د - فقدان تفاهم، کشور زیان دیده را که حق دفاع یا تعقیب دارد، به اقدامات مقابله به مثل یا جنگ سوق می‌دهد. این گونه اعمال، تنها در صورتی مجازند که «عادلانه» باشند^۲ (نظریه جنگ عادلانه^۳).

بخش سوم عصر جدید^۴

۶- عصر رنسانس و معاهدات و سفارتی

با پیدایش عصر رنسانس^۵، چارچوب قرون وسطی فرو ریخت و امپراتوری مقدس ژرمن بر اثر

۱- آرتور نوس بام، پیشین، ص ۷۸.

۲- L. Delbez, op. cit, p. 22.

۳- Doctrine bellum justum

۴- عصر جدید معمولاً به سالهای میان تاریخ کشف قاره امریکا (۱۴۹۲) تا آغاز قرن نوزدهم اطلاق می‌شود.

۵- عصر رنسانس از پایان قرن پانزدهم شروع و تا نیمة اول قرن شانزدهم ادامه داشت.

فشار کشورهای جدید از هم فرو پاشید. وحدت مذهبی در برخورد با «اصلاح مذهبی» یا «رفرم» دچار شکست گردید و فعالیت بشری با قدرت و وسعت بسیار در طریقی نوگام نهاد. قدرت معنوی پاپ و امپراتور ساقط گردید و کشورهایی با حاکمیت کاملاً مستقل در صحنه جهانی به وجود آمدند. کشف قاره امریکا به تدریج در سالهای بعد مرکزیت اروپا را از بین برد و روابط بین المللی را دگرگون ساخت و سیاست جنبه جهانی به خود گرفت. در قرن شانزدهم، حاکمیت مفهوم جدید و خطوناک «قدرت نامحدود» را پیدا کرد که مضمون آن، خودمختاری کامل کشورها بود. در نتیجه، راه فلچ کردن پیشرفت‌های حقوق ملل در روابط بین الملل معمول گردید.

نظریه حاکمیت کشوری با مفهوم جدیدش در حقوق موضوعه و به طور ضمنی در معاهدات وستفالی^۱ نیز نفوذ کرد.

از این زمان بود که اصل موازنۀ سیاسی در اروپا پدید آمد. بنا بر این اصل، هیچ کشوری اجازه نداشت در صدد تحمل اراده خود به دیگران باشد. این قاعدة صد درصد فنی، جانشین عقیده قرون وسطایی «جامعه مشترک» گردید. تصادم رقاتهای ملی و ناپايداری صلح، نتیجه قاعده مذکور بود، زیرا موازنۀ غيرثابتی، اساس و پایه صلح را تشکیل می‌داد.

۱۶- قیام مردم امریکای شمالی و انقلاب کبیر فرانسه

در اواخر قرن هیجدهم، دو واقعه مهم در جهان روی داد که در سیر تحول و تکامل حقوق بین الملل تأثیر بسزایی داشت: یکی قیام مردم امریکای شمالی و دیگری انقلاب کبیر فرانسه.

انقلابیون سیزده مستعمرة انگلیسی امریکای شمالی، پس از هفت سال مبارزه، در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ استقلال خود را اعلام کردند و ندای آزادی و رهایی از استعمار را در جهان سر دادند.

استقلال امریکای شمالی، نه تنها از حیث پیوستن یک کشور متمدن مسیحی به جامعه کشورهای مستقل حائز اهمیت بود، بلکه از آن جهت که این کشور، اعتقاد راسخی به آزادی جهانی و حمایت از قواعد بین المللی داشت، شایان توجه بود.

واقعه مهم دیگر قرن هیجدهم، انقلاب کبیر فرانسه است. بیدادگریهای پادشاهان فرانسه در این عصر، چنان به اوج خود رسید که ملت فرانسه بیکباره زنجیرهای کهنه استبداد را از هم گستالت و شورش عظیمی را بر پا نمود و با فتح زندان باستیل در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹، انقلاب کبیر فرانسه را بنیان نهاد.

جنبه ملی انقلاب، آزادی فردی، و اعلام حقوق سیاسی برای فرانسویان بود، «اما از لحظه بین المللی هم انقلاب فرانسه حائز اهمیت شایانی گردید. چه اصول عدالت، تساوی افراد بشر در

۱- معاهدات وستفالی، معاهدات صلحی است که به تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۶۴۸ منعقد گردید و به جنگهای وحشیانه و خونین سی ساله مذهبی میان پروسنستانها و کاتولیکها خاتمه داد. این معاهدات در دو شهر از ایالات وستفالی به نامهای "Munster" (مونستر) و "Osnaburg" (اوسبورگ) انعقاد یافت. از نظر حقوقی، هر دو معاهده سند واحدی است و سرآغاز تکامل جامعه بین المللی جدید محسوب می‌شود.

مقابل قانون، آزادی و جدان، نسخ غلامی و برگی، آزادی فردی و خلاصه، کلیه اصول عالیه‌ای که انقلابیون فرانسه اعلام کردند و به کلیه ملل متمن تعلق و انتقال یافت، در تاریخ حقوق بین‌الملل برای انقلاب فرانسه مقام و موقعیت ارجمندی فراهم کرده است.»^۱

با صدور اعلامیه حقوق بشر در اوت ۱۷۸۹ توسط مجلس مؤسسان فرانسه، آزادی به تمام اروپا اشاعه یافت و سلطنت و حکمرانان اروپایی را دچار وحشت و هراس نمود.

نایپلئون که خود یکی از رهبران بزرگ انقلاب بود، ناگهان با امپراتور شدن، چنان محو قدرت و عظمت گردید که مفهوم آزادی را از یاد برد و با اشغال سرزمینهای اروپایی، آزادی دیگران را پایمال کرد، ولی این وضع دوام چندانی نیافت و با شکست در واترلو و تبعید به جزیره سنت هلن در ژوئن ۱۸۱۵، دوران زمامداریش به سر آمد.

۲۴- نتیجه‌گیری: اصول حقوق بین‌الملل در عصر جدید

با بررسی تاریخ تحول حقوق بین‌الملل در عصر جدید، می‌توان اصول برجسته و اساسی حقوق بین‌الملل را به شرح زیر برشمود:

«الف - کشورها، تجمعات حاکمی هستند که هریک قدرت انحصاری را در قلمرو خود اعمال می‌کنند.

«ب - کشورها نسبت به یکدیگر مستقل و از نظر حقوقی مساوی هستند.

«ج - جامعه مشترک کشورها سازمان نیافته و هیچ‌گونه قدرت مرکزی در این جامعه وجود ندارد و داوری تقریباً به طور کامل مضمحل گردید.

«د - کشورها قواعد حقوق ملل را به رسمیت می‌شناسند، لیکن خود را در تفسیر و اجرای آنها آزاد می‌دانند. بجز علاوه، در مورد واکنشی که باید در برابر یک عمل غیرقانونی صورت گیرد، رأساً تصمیم می‌گیرند.

«ه - کشورها حق تسلیم به جنگ را دارا هستند.

«و - دکترین قرون وسطایی «جنگ مشروع» به تدریج از بین می‌رود و نظریه دیگری جانشین آن می‌گردد که به موجب آن، هر کشوری که منافعش ایجاد کند، حق اعلان جنگ دارد.

«ز - کشورهای ثالث در صورت وقوع جنگ می‌توانند بیطرف بمانند و یا در آن شرکت کنند.»^۲

2- L. Delbez, op. cit. p. 23.

۱- دکتر احمد متین دفتری، پیشین، ص ۸۱

بخش چهارم

از کنگره وین تا کنفرانس‌های صلح لاهه

۳- کنگره وین و تصمیمات آن

کشورهای اروپایی، پس از شکست ناپلئون و پیروزی نهایی و انعقاد صلح، برای بررسی نتایج جنگ و تعیین سرنوشت اروپا، کنگره‌ای در وین تشکیل دادند که جلسات آن از ۱۸ نوامبر ۱۸۱۴ تا ۹ ژوئن ۱۸۱۵ طول کشید و منجر به انعقاد عهدنامه‌های وین گردید.

در این کنگره، نمایندگان کشورهای بزرگ اروپایی، یعنی اتریش، انگلستان، پروس، روسیه و نیز نمایندگان کشورهای فرانسه، پرتغال و سوئد که عهدنامه صلح را امضا کرده بودند و همچنین اکثر کشورهای دیگر اروپایی شرکت داشتند، به گونه‌ای که تعداد نمایندگان سیاسی کشورهای شرکت کننده در کنگره به ۲۱۶ نفر بالغ گردید.

کنگره وین هرگز عملأً افتتاح نشد، بلکه کمیسیونهای متعددی، طرحهای مورد نظر را آماده

کنگره وین کنگره بالآخره در ۹ ژوئن ۱۸۱۵ سند نهایی را امضا کرد.

می‌کردند و این کنگره همان‌طوری که می‌گذرد، خاندانهای سابق سلطنتی کشورهای اروپایی مجدداً به تاج و تخت بنابر تصمیمات کنگره وین، خاندانهای سابق سلطنتی کشورهای اروپایی مجدداً به تاج و تخت خود بازگشته بودند و تبعید گردید، فرانسه به سرحدات سابق خود در ۱۷۹۲ محدود شد، بلژیک ضمیمه هلند گردید، بیطری سوئیس رسماً اعلام شد، و تغییرات وسیع دیگری نیز در نقشه جغرافیایی قاره اروپا پدید آمد. سرانجام، انگلستان نیز هدیه پرارزشی نصیبیش شد و آن قسمت اعظم مستعمرات خارجی بود. تنها چیزی که در این کنگره رعایت نشد، حقوق مثبته و آرمانهای حقه ملتها اروپایی بود. امیدها و انتظارات مردم اروپا از اعلامیه‌های رسمی سلاطین خود در زمان جنگ ۱۸۱۳ که وعده اصلاحات عمیق و اساسی را به آنها داده بودند، به یأس و عدم رضایت عمومی مبدل شد. وعده‌ها ایفا نشد و آرزوهای اصلاح طلبان، غلیانی ایجاد کرد که مقدمه انقلابهای جدیدی گردید. اما باید تصدیق کرد که افکار آزادیخواهانه انقلاب فرانسه در کنگره وین، در حل مسئله برده‌فروشی و آزادی کشتیرانی در رودخانه‌ها بی‌تأثیر نبود.^۱ در ضمن، کنگره وین در تهیه و تنظیم آینین نامه هیأت‌های دیپلماتیک و طبقات آنان نیز سهم قابل توجهی داشت.

۴- اتحاد مقدس و پیامدهای آن

امضا کنندگان عهدنامه‌های وین (انگلستان، روسیه، اتریش، پروس) در جهت اجرای تصمیمات متخذ، در ۲۶ سپتامبر ۱۸۱۵ پیمانی به نام «اتحاد مقدس» منعقد کردن که فرانسه نیز در ۱۸۱۸ به آن ملحق گردید.

۱- دکتر احمد متین دفتری: پیشین، ص ۸۰.

متعاهدین این معاہده که اعضای یک خانواده مسیحی بودند، تعهد کردند که جنبش‌های انقلابی که خواستار آزادی و حقوق مردم باشند، با توصل به زور سرکوب کنند، زیرا این نوع جنبشها را تهدیدی علیه حکومتهای مشروع خود می‌دانستند.

متأسفانه کشور ایران نیز از سیاست تجاوز کارانه اتحاد مقدس بی‌بهره نماند و انعقاد تحمیلی عهدنامه ترکمانچای به سال ۱۸۲۸ میلادی، معلول حمایت اتحاد مقدس از روسیه بود. به موجب این معاہده، که این بار نیز مانند عهدنامه گلستان^۱ با وساطت سفیر انگلیس میان ایران و روسیه به امضای رسید، ایروان و نخجوان از ایران جدا و ضمیمه روسیه گردید، رود ارس مرز ایران و روسیه شناخته شد، و رژیم کاپیتولاسیون نیز برای روسها، و به دنبال آن برای سایر کشورها در ایران برقرار گردید. بنابراین، کشور ایران در مدت کمتر از سی سال، با دو عهدنامه ننگین گلستان و ترکمانچای، قسمت زیادی از قلمرو خود را از دست داد و حاکمیت ملی و ارضی اش دچار تزلزل گردید.

به طور کلی، اتحاد مقدس را می‌توان یک سازمان بین‌المللی ناقص دانست، که بر اصول مشروعیت سلطنت و برتری قدرتهای بزرگ، مداخله در امور داخلی کشورهای خارج از سازمان و کشورگشایی کشورهای عضو پایه گذاری شده بود.

اصول اتحاد مقدس به مرور زمان با جنبش‌های عظیم انقلابی و اصول والاًتر مواجه گردید و قدرت اجرایی خود را از دست داد و نخستین آن، نهضتهای استقلال طلبانه و ضد استعماری مستعمرات اسپانیا و پرتغال در امریکا بود. این مستعمرات که از سال ۱۸۰۹ قیام علیه استعمار را آغاز کرده بودند، برای خود رژیم جمهوری انتخاب کرده، استقلال خود را اعلام داشتند. اتحاد مقدس بنا بر اصل «مداخله در امور داخلی کشورها» در صدد دخالت برآمد، لیکن مونرو رئیس جمهور وقت ایالات متحده امریکا (به سال ۱۸۲۳) برای جلوگیری از آن، اعلامیه‌ای منتشر ساخت که معروف به «دکترین مونرو» است. مونرو در این اعلامیه که در کنگره امریکا قرائت نمود، اظهار داشت: امریکا از آن امریکاییان است و قدرتهای اروپایی حق مداخله در امور داخلی قاره امریکا را به ویژه در کشمکش‌هایی که در امریکای جنوبی برای به دست آوردن آزادی و استقلال در جریان است، ندارند و ایالات متحده امریکا بعد از این هیچ گونه مداخله اروپا را در قاره امریکا تحمل نخواهد کرد.

اصل مونرو، در عین حال که مخالف و مغایر با حقوق بین‌الملل نیست، هیچ گاه جزء آن هم به شمار نرفته، ولی مورد قبول سایر کشورها واقع شده است.

۵- شکست اتحاد مقدس و نظریه «اصل ملیتها»

شکست اتحاد مقدس با اعلام نظریه «اصل ملیتها» بیشتر به ظهور رسید. این اصل که ریشه آن

۱- در اوایل قرن نوزدهم، لشگریان روسیه به گرجستان که در آن موقع جزء متصرفات ایران بود، حمله و شدند و گرجی‌ها نیز به ایران متسلی گردیدند و جنگ میان ایران و روسیه درگرفت و به مدت ده سال ادامه یافت، تا اینکه در سال ۱۸۱۳ با وساطت سفیر انگلیس، عهدنامه گلستان میان ایران و روسیه به امضای رسید. طبق این معاہده، گرجستان، دربند، باکو، شیروان، شکی، گنجه، قراباغ و قسمتی از طالش از ایران جدا و به روسها واگذار شد و همچنین حق کشتیرانی جنگی در دریای خزر نیز از ایران سلب گشت.

را باید در انقلاب کبیر فرانسه و در ادبیات رومانتیک و بالاخره در نظریات منچینی^۱ یافت، در تضعیف و نابودی جاه طلبی‌های اتحاد مقدس و سازمان بین‌المللی مربوط تأثیر بسیار داشت.

البته از حیث نظری، این نظریه با عقیده جامعه مشترک بین‌المللی معاشرتی نداشت و اجرای همگانی نظریه مذکور می‌توانست به صلحی پایدار منجر شود، زیرا به قول منچینی «ملتها با یکدیگر جنگی ندارند».^۲

اصل ملت‌ها به این مفهوم بود: افرادی که دارای نژاد، زبان، سنن، رسوم و تمایلات مشترک هستند، یک ملت را تشکیل می‌دهند و حق دارند در کشور مستقلی جمع شوند. «مرزهای یک کشور باید منطبق با یک ملت باشد. اگر در یک کشور چندین ملت تجمع کرده باشند، این انطباق عملی تخواهد گردید. به عکس، اگر یک ملت به چندین قسم تقسیم و جذب کشورهای مختلف شده باشد، آن ملت حق دارد در یک کشور به وحدت رسد.

«اصل ملت‌ها، همانند اصل حاکمیت ملی، در عین حال که انقلابی است، محافظه کارانه هم هست. انقلابی است، زیرا مخالف با نظم اروپایی است که توسط دولتهای سلطنتی، بر اساس کشورگشایی یا وراثت، برقرار شده است. محافظه کارانه است، از آن زمان که به دولت ملی و نیز دولت حاکم سنتی مشروعیت می‌بخشد.»^۳

به هر حال، این نظریه باعث شروع انقلاب ۱۸۴۸ اروپا و وقوع جنگهای خونین در آن قاره شد. برای مثال، وحدت ایتالیا (۱۸۷۰)، وحدت آلمان، آزادی ملت‌های بالکان و تشکیل کشورهای مستقلی چون یونان (۱۸۳۹)، بلژیک (۱۸۳۹)، رومانی، بلغارستان، آلبانی وغیره، نتیجه اعمال و اجرای نظریه اصل ملت‌ها بود.

۶- اتفاق اروپایی و تصمیمات آن

اتحاد مقدس که از سال ۱۸۲۲ از فعالیت باز ایستاده بود، با مرگ الکساندر امپراتور روسیه در سال ۱۸۲۵ کاملاً محو گردید. اما از آن سال تا سال ۱۹۱۴، کنفرانسها و کنگره‌های کمابیش گسترده یا محدودی در اروپا تشکیل شد و نهادی را به وجود آورد که به «اتفاق اروپایی^۴» معروف است.

در این مجتمع، نه تنها سرنوشت اروپا، بلکه وضعیت سرزمینهای غیر اروپایی نیز معلوم می‌گردید. «این کنفرانسها نقش یک حکومت واقعاً بین‌المللی را به عهده گرفته بودند که هرچند وقت یک بار ابراز وجود می‌کردند. دولتهای بزرگ اروپایی در این کنفرانسها به حل مشکلات اروپا بسته نمودند و سرزمینهای را بین خود تقسیم کردند، تا اینکه از این رهگذر، به بیداری ملت‌ها برخوردن و ناگزیر شدن در

1- Mancini

2- L. Delbez, op. cit., p. 24.

3- N. Quoc Dinh; op. cit., p. 61.

4- Concert Européen

بعضی از موارد بدان اعتبار بخشند. بیداری ملت‌ها، گاه موجب تجزیه می‌شد و به استقلال ملی می‌انجامید و گاه، در چارچوب وحدت به تشکلات جغرافیایی منجر می‌شد. مداخله قدرتهای بزرگ اروپایی، بویژه در تجزیه امپراتوری عثمانی بین سالهای ۱۸۲۵ تا ۱۹۱۴ آشکار شد...».^۱

۷۶- جنگهای ناحیه‌ای قرن نوزدهم و پیامدهای آنها

حقوق بین‌الملل در سالهایی که می‌توانست در پرتو رشد اقتصادی و اکتشافات علمی، به پیشرفت قابل ملاحظه‌ای دست یابد، جنگهای کوتاه مدت و ناحیه‌ای قرن نوزدهم، از جمله جنگ معروف به «جنگ تریاک» میان چین و انگلستان در سال ۱۸۳۹، جنگ کریمه در سال ۱۸۵۵، جنگ انفال در امریکا در سال ۱۸۶۱ و جنگ روسیه و عثمانی در سال ۱۸۷۷، باعث از میان رفتن صلح و ایجاد وقه در زمینه این پیشرفت‌ها گردید.

با این همه، کنگره‌ها و کنفرانس‌های چندی در پاریس، ژنو و لاهه تشکیل شد و معاہدات بیشماری که نفع عمومی را دربرداشت، به امضای کشورها رسید (مانند عهدنامه ژنو مورخ ۲۲ اوت ۱۸۶۴ در زمینه حمایت از مجروحان، بیماران و کارکنان بهداری).

بخش پنجم

از کنفرانس‌های صلح لاهه تا پایان جنگ جهانی دوم

بند اول

کنفرانس‌های صلح لاهه

۷۷- اولین کنفرانس لاهه و پیامدهای آن

در ۱۸ مه ۱۸۹۹، بنا به پیشنهاد نیکلای دوم امپراتور روسیه، اولین کنفرانس معروف به کنفرانس‌های صلح در شهر لاهه هلند تشکیل گردید. هدف کنفرانس در آغاز، حفظ صلح بود و بدین منظور روسیه پیشنهاد نمود تا تولید و به کار بردن تسليحات جنگی و تعرضی به طور آزمایشی محدود شود، تا در نتیجه آن، صلح جهانی و همگانی برقرار گردد.

در این کنفرانس فقط ۲۶ کشور شرکت نمودند، شامل بیست کشور اروپایی، دو کشور امریکایی، یعنی ایالات متحده امریکا و مکزیک و چهار کشور آسیایی، یعنی ایران، چین، ژاپن و سیام. بنابراین، کنفرانس مجبور اجتماعی از کلیه کشورهای جهان نبود.

کنفرانس، در ابتدا بیشتر جنبه سیاسی داشت، ولی بعداً جنبه حقوقی آن چیره گردید و روی سه

۱- کلود آلبر کلیمار: پیشین، ص ۷۰

مسئله اساسی توافق شد:

- الف - تأسیس دیوان دائمی داوری به عنوان مرجع صلاحیتدار برای جلوگیری از جنگ، از راه اقدامات اصلاحی، میانجیگری و داوری؛
- ب - تهییه و تنظیم قوانین و عرفهای جنگ زمینی؛
- ج - شمول عهدنامه ۱۸۶۴ ژنو به جنگ دریایی.

۹۶- دومین کنفرانس لاهه و پیامدهای آن

دومین کنفرانس صلح لاهه نیز بنا به دعوت امپراتور روسیه از ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ در شهر لاهه با شرکت ۴۴ کشور جهان تشکیل شد و تا تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ ادامه داشت. اولین اثر مثبت این کنفرانس آن بود که عده‌کثیری از کشورهای جهان در آنجا به بعضی معاهدات بین‌المللی که سابقاً منعقد شده بود، ملحق گردیدند (از جمله مقررات کنگره پاریس ۱۸۵۶ راجع به تحریم راهزنی دریایی، مصونیت اموال اتباع دشمن که با کشتیهای بیطرف حمل شود، محاصره دریایی، همچنین عهدنامه ۱۸۶۴ ژنو).

کنفرانس دوم لاهه، علاوه بر تکمیل کارهای کنفرانس اول، سیزده معاہدة جدید مربوط به حقوق جنگ و بیطرفی را به امضای رسانید. در تنظیم این قواعد و سایر امور، در این کنفرانس یک روح آزادیخواهی و بشردوستی در بین نمایندگان کشورها حکم‌فرما بود که در کنفرانس‌های بین‌المللی قبل از آن، یعنی در تاریخ روابط بین‌الملل سابقه نداشت. اموری که محل بود دیپلماتها از مجاری خصوصی عادی و در پس پرده حل کنند، در محیط این اجتماع به سهولت انجام یافت.^۱

بند دوم

جنگ جهانی اول و تأسیس جامعه ملل گفتار نخست

جنگ جهانی اول^۲

۷۰- وقوع جنگ اول و کنفرانس صلح پاریس

بررسی علل وقوع جنگ جهانی و تشریح جزئیات آن، با حقوق بین‌الملل و بحث تحول تاریخی

۱- دکتر احمد متین دفتری، پیشین، ص ۱۴۶.

۲- جنگ جهانی اول به بهانه قتل ولی‌عهد اتریش توسط یکی از اتباع صربستان به وسیله آلمان در ژوئن ۱۹۱۴ آغاز گردید. متفقین این جنگ عبارت بودند از: انگلستان، فرانسه، روسیه، ایتالیا، ژاپن، پرتغال، رومانی، یونان، امریکا، بزریل و کشورهای سیام و چین. متحدهن آلمان عبارت بودند: از عثمانی، اتریش، بلغارستان و مجارستان. جنگ با شکست آلمان و یارانش در پاییز ۱۹۱۸ پایان یافت.

آن، ارتباط چندانی ندارد و تنها اثرات جنگ در مقررات بین‌المللی و تحول آن مورد نظر است. جنگ اول، جنگی تقریباً جهانی و عالمگیر بود، و آنچه در ابتدا مسلم است، این است که این جنگ تحول و تکامل حقوق بین‌الملل را مدت زمانی به تأخیر انداخت و با نقض بیطریقی کشورهایی چون بلژیک، لوکزامبورگ و ایران یکی از اصول حقوق بین‌الملل به طور کامل نقض گردید. البته، مقررات بین‌المللی مربوط به احترام و مصونیت سفیران و سایر نمایندگان دیپلماتیک پا بر جا بود و عهدنامه‌های ژنو و لاهه نیز کمابیش اجرا می‌گردید، لیکن نه آن چنان که لازمه چنین موقعیتی بود.

پس از خاتمه جنگ، برای چاره‌جویی و اتخاذ تصمیم درباره مسائل عدیدهایی که ناشی از جنگ بود، کنفرانس صلح در ژانویه ۱۹۱۹ با شرکت فاتحان در پاریس تشکیل یافت. وظیفه این کنفرانس بمراتب سنگین‌تر و بالاتر از کنگره وین ۱۸۱۵ بود.

۷۱- عهدنامه‌های صلح

در کنفرانس صلح پاریس، پس از شش ماه مذاکره و تبادل نظر، پنج معاهده با کشورهای مغلوب امضا شد:

- (۱) عهدنامه ورسای با آلمان (۲۸ ژوئیه ۱۹۱۹);
- (۲) عهدنامه سن ژرمن با اتریش (۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹);
- (۳) عهدنامه نویی^۱ با بلغارستان (۲۷ نوامبر ۱۹۱۹);
- (۴) عهدنامه تریانون^۲ با مجارستان (۴ ژوئن ۱۹۱۹);
- (۵) عهدنامه سور^۳ با عثمانی (۱۰ اوت ۱۹۲۰).

به موجب عهدنامه‌های یاد شده بالا، که معروف به «عهدنامه‌های صلح» است، تغییرات سرمیانی مهمی در اروپا به عمل آمد. کشورهای لهستان، چکسلواکی، فنلاند، یوگسلاوی، لیتوانی، لتونی و استونی ایجاد گردیدند و بیطریقی بلژیک و لوکزامبورگ نیز برای همیشه لغو شد.

۷۲- اعلامیه ویلسون

هدف نهایی عهدنامه‌های صلح، تأمین صلح جهان بود و ویلسون رئیس جمهور وقت ایالات متحده امریکا تنها کسی بود که با افکار و عقاید خود، جهانیان را به این هدف مقدس نزدیک کرد. وی در ۸ ژانویه ۱۹۱۸، پیشنهاد صلح خویش را در مورد چگونگی تأمین و استقرار صلح در جهان، در چهارده ماده به شرح زیر اعلام نمود:

1- Neuilly

2- Trianon

3- Sévres

- ۱) پس از انعقاد عهداً نامه‌های علنی صلح، دیگر معاہدات بین‌المللی خصوصی و سرّی نباید بسته شود و در آینده، دیپلماسی بر اصول صداقت و صراحت و علنی مبتنی خواهد بود.
- ۲) آزادی کامل دریانوردی در کلیه دریاها، به استثنای دریای سرزمینی یا ساحلی، چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح، مگر در مواردی که دریاها کلاً یا بعضًا به موجب معاہدات بین‌المللی برای یک اقدام بین‌المللی مسدود شوند.
- ۳) حتی‌الامکان از بین بردن کلیه موانع اقتصادی و ایجاد شرایط مساوی بازرگانی برای کلیه ملتهایی که با صلح موافق باشند.
- ۴) اخذ تصمیمات لازم برای اینکه تسلیحات ملل به اندازه‌ای محدود شود که واقعاً برای امنیت داخلی کشورها ضرورت دارد.
- ۵) دعاوی مستعمراتی باید طوری بیطرفانه و با بلندنظری حل و فصل شوند که نسبت به اصل حاکمیت، هم منافع اهالی رعایت گردد، و هم درخواستهای منصفانه کشوری که مدعی حقی است، در نظر گرفته شود.
- ۶) تخلیه کلیه اراضی روسیه و حل کلیه مسائل مربوط به روسیه، به گونه‌ای که برای این کشور امکان داشته باشد تا با همکاری صادقانه سایر ملل، در کمال استقلال و بدون هیچ‌گونه مانع، وضع سیاسی و ملی خود را تنظیم نماید و به وسیله حکومتی که خود انتخاب می‌کند، در جامعه ملل آزاد وارد شود.
- ۷) خاک بلژیک باید تخلیه و حاکمیت این کشور بدون هیچ‌گونه محدودیتی اعاده شود. این اقدام، مؤثرترین وسیله‌ای است که ملل نسبت به قواعد و قوانینی که برای تنظیم روابط آنها وضع شده، باز اعتماد پیدا کنند. در غیر این صورت، حقوق بین‌الملل برای همیشه تضعیف خواهد شد.
- ۸) خاک فرانسه باید کاملاً تخلیه شود و ظلمی که دولت پروس در سال ۱۸۷۱ در مورد آزارس و لورن به فرانسه روا داشت و قریب پنجاه سال صلح جهان را مختل نمود، باید رفع و جبران شود.
- ۹) با رعایت خواست ملیتها قابل تشخیص، در مرزهای ایتالیا باید تجدیدنظر شود.
- ۱۰) باید به مردم کشورهای اتریش و مجارستان امکان داده شود تا خودمختاری پیدا کنند و در بین ملل مقامی داشته باشند.
- ۱۱) رومانی و صربستان و مونته‌نگرو باید تخلیه شوند. صربستان باید به دریای آزاد راه پیدا کند و روابط میان کشورهای بالکان باید بر اساس تمایلات کشورها و سوابق تاریخی تعیین شود. این کشورها می‌بایست برای استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی خودشان تضمینات بین‌المللی داشته باشند.
- ۱۲) برای قسمتهای ترکنشین امپراتوری عثمانی باید حاکمیت و امنیت تأمین شود، لیکن سایر ملتهایی که تابع این امپراتوری هستند باید بتوانند بدون مانع، موجودیت پیدا کنند و خودمختاری تنه‌گه دار دانل باید به طور دائم باز و با تضمینات بین‌المللی، محل عبور آزاد کشتهایها و مراودات داشته باشند.

تجارتی کلیه ملل شود.

(۱۳) می‌بایست کشور مستقل لهستان، شامل اراضی محل سکونت لهستانی‌ها که راه به دریای آزاد داشته باشد، تأسیس شود.

(۱۴) می‌بایست بر اساس معاهدات رسمی، و به منظور فراهم کردن تضمینات متقابل سیاسی و ارضی برای کلیه کشورها، اعم از بزرگ یا کوچک، یک جامعه عمومی ملل تشکیل شود.

گفتار دوم تأسیس جامعه ملل

۷۳- فلسفه تأسیس جامعه ملل

مهمترین اثر مثبت عهدنامه‌های صلح را می‌توان تأسیس جامعه ملل دانست. جامعه ملل به عنوان اولین سازمان بین‌المللی، مأموریتی عام در حفظ صلح و تمدن جهان به عهده گرفت و با تشکیل آن رؤیای کهن نویسنده‌گانی چون، ویلیام پن^۱، جرمی بتنم^۲، امانوئل کانت^۳، فیخته^۴ و آبه دو سنت پیر^۵، جامه عمل پوشید.

در بحبوحة جنگ جهانی اول، برای نخستین بار پاپ بنوای پانزدهم در پیام اوت ۱۹۱۷، نظریه تشکیل جامعه ملل را اعلام کرد و بعداً به سال ۱۹۱۸، ویلسون رئیس جمهور وقت ایالات متحده امریکا ایجاد چنین سازمانی را پیشنهاد نمود که مورد موافقت شرکت کنندگان کنفرانس پاریس قرار گرفت.

احترام به تمامیت ارضی، محدودیت تسلیحات، سازش و تفاهم بین‌المللی، از جمله اصول جدیدی بودند که رعایت آنها مستلزم وجود یک سازمان جمعی بود که بتواند کشورها را موظف به احترام و رعایت اصول مذکور نماید.

۷۴- موققیت و شکست جامعه ملل

جامعه ملل در مدت زمانی که پابرجا بود، دورنمای باشکوه و بی‌سابقه‌ای از جامعه مشترکی را که روح بین‌المللی در آن دمیده شده بود، به جهانیان عرضه کرد و آنها را به طور اختیاری، به اصول حقوق ملل پایبند نمود و از این به بعد ژنو مقر جامعه ملل پایتخت جهان دیپلماسی گشت. در این زمان، نهادهای حقوقی مثبته از قبیل: توسعه راههای جلوگیری از جنگ، شکوفایی دادگستری بین‌المللی، و

1- W. Pen.

2- J. Bentham

3- E. Kant

4- Fichte

5- A. de Saint Pierre

۵۰ / حقوق بین‌الملل عمومی

طرح ریزی اولیه خلع سلاح عمومی به طور قابل ملاحظه‌ای پیشافت کرد. متأسفانه به موازات این تحرک ائتلافی جامعه بین‌المللی، در جهت معکوس نیز جنبشی برای میلاشی نمودن این جامعه به وجود آمد و کوششهای انجام شده را دچار مخاطره نمود. روسیه از زمان انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ تقریباً کلیه قواعد بین‌المللی را زیر پا گذاشت و جز چند قاعدة عرفی، تعهدات رژیم تزاری را نپذیرفت و از قبول معاهداتی که توسط حکومت تزاری امضا شده بود، خودداری نمود.

بند سوم

حقوق بین‌الملل در فاصله دو جنگ جهانی

۷۵- اتفاق معاهدات لوکارنو

معاهدات لوکارنو در ۱۰ اکتبر ۱۹۲۵ در شهر لوکارنو پاراف گردید و در اول دسامبر همان سال، در لندن به امضا رسید و از اول سپتامبر ۱۹۲۶ به مرحله اجرا درآمد. معاهدات لوکارنو مشتمل بر دو سند است: یکی معاهده چندجانبه منعقده میان آلمان، بلژیک، انگلستان، فرانسه و ایتالیا و دیگری معاهدات دو جانبه میان آلمان از یک سو و هریک از کشورهای بلژیک، فرانسه، لهستان و چکسلواکی از سوی دیگر. طبق این معاهدات، طرفین متعهد شدند که سیاست متقابل عدم تجاوز را در پیش گیرند و وضعیت موجود سرزمینی را در اروپای غربی حفظ و تضمین نمایند و آین داوری را برای حل اختلافات خود برگزینند. این پیمانها با خروج آلمان از جامعه ملل در سال ۱۹۳۶ و اشغال نظامی منطقه بیطرف رنانی - حریم بین فرانسه و آلمان - توسط آن کشور، عملأً قدرت اجرایی خود را از دست دادند.

۷۶- اتفاق میثاق بربیان - کلوگ

میثاق بربیان - کلوگ یا پاریس در ۲۷ اوت ۱۹۲۸، به کوشش وزیران امور خارجه ایالات متحده امریکا (کلوگ) و فرانسه (بربیان) میان کشورهای آلمان، امریکا، بلژیک، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، راین، لهستان و چکسلواکی منعقد شد و بعد از آن تاریخ، کشورهای بسیار دیگری به این معاهده ملحق شدند.^۱

میثاق بربیان - کلوگ به عنوان یک معاهده عام منع یا تحریم جنگ، اقدام مستقل حقوقی و جدا از میثاق جامعه ملل است. امضا کنندگان معاهده مزبور، جنگ را به عنوان وسیله تعقیب سیاست ملی در روابط با یکدیگر تحریم کرده و متعهد شدند که اختلافات خود را تنها با وسائل مسالمت‌آمیز حل و فصل نمایند.

مسئله «تحریم جنگ» از دید حقوق بین‌الملل شایان توجه خاصی است، زیرا قبل از اتفاق میثاق

۱- دولت ایران در ۲۸ فروردین ۱۳۰۸ به این پیمان ملحق گردید.

پرچم، مبارزت به جنگ یکی از مظاہر استقلال و حاکمیت کشورها محسوب می‌شود؛ حتی جامعه ملل نیز جنگ را تحریم نکرده و فقط اقدام به آن را مبتنى بر شرایطی دانسته است.^۱

بند چهارم

جنگ جهانی دوم و حقوق بین‌الملل

۷۷- وقوع جنگ جهانی دوم

دولت آلمان که از مقررات تحمیلی متفقین جنگ اول، بهویژه از ناحیه فرانسه به تنگ آمده بود^۲ از همان روزهای اول پایان جنگ، در صدد تلافی و انتقام برآمد. تا اینکه بالآخره به سال ۱۹۳۵ رژیم‌های ورسای راگسست و به صورت قدرتی تهدید کننده جلوه گر شد. وحدت نظر موجود بین متفقین، بهویژه انگلیس و فرانسه، از میان رفت و رایش توانست با فراغ بال و بدون برخورد با موافع، قدرت خود را افزایش دهد و نواحی سار و اتریش و چکسلواکی را اشغال نماید. اروپا وقتی از خوب غفلت بیدار شد که لهستان به اشغال آلمان در آمده و جنگ کامل‌گسترش یافته بود جنگی که بی‌نهایت مخوف‌تر و منهدم‌تر از جنگ جهانی اول بود.

۷۸- حقوق بین‌الملل در دوران جنگ

در دوران جنگ جهانی دوم، اصول و مقررات حقوق بین‌الملل، معنی و مفهوم خود را تا حدود زیادی از دست داد و کشورهای بیطرف و بی‌دفاع مورد تجاوز و تعدی قرار گرفتند از جمله ایران که با وجود اعلام بیطری، مورد حمله متفقین واقع شد و در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) به این بهانه که تعدادی اتباع آلمانی در ایران هستند، توسط قوای روس و انگلیس اشغال گردید البته دلیل واقعی اشغال، موقعیت استراتژیک ایران به عنوان پل پیروزی برای متفقین از جهت کمک به قوای روسیه بود. بر همین اساس، در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ (۹ بهمن ۱۳۲۰) معاہدة تحمیلی سه جانبه بین ایران و روسیه و انگلیس به امضا رسید.

طبق معاہده مزبور، کشورهای روسیه و انگلستان متعهد گردیدند چنانچه تجاوزی از سوی آلمان یا سایر کشورها به عمل آید، از ایران دفاع و تمامیت ارضی آن را رعایت کنند و حداکثر ظرف مدت شش ماه پس از خاتمه جنگ، ارتش خود را از ایران خارج ساخته، در حل مشکلات مالی ناشی از جنگ مساعدت لازم را مبذول دارند. در مقابل، کشور ایران نیز متعهد گردید به بهترین وجه با متفقین همکاری کند و راههای کشور را در اختیار آنها قرار دهد تا بتوانند نیروها و سایر تجهیزات خود را به اتحاد جماهیر شوروی (سابق) عبور دهند.

۱- برای توضیع بیشتر، نک: مؤلف، حقوق جنگ، پیشین، صص ۹ تا ۱۳.

بخش ششم

از تأسیس سازمان ملل متحد تا کنون

۷۹- تأسیس سازمان ملل متحد

از سال ۱۹۴۴، پس از پیروزی قطعی و نهایی متفقین، ملل متحد به فکر تأسیس جامعه ملل جدیدی افتادند که بهتر و محکمتر از سابق پی‌ریزی شده باشد. در همین راستا، در تابستان ۱۹۴۴ طرحی در دامیارت نکنون اکس ارائه شد و در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ در سانفرانسیسکو، یک کنفرانس بین‌المللی برای ایجاد سازمان جدیدی تشکیل گردید.

کنفرانس مذکور، به رغم مشکلات زیادی که از نظر دیپلماسی داشت، سرانجام به هدفهای خود نایل گردید و در ۲۶ ژوئن همان سال، اساسنامه سازمان جدید با عنوان «سازمان ملل متحد» به تصویب اکثریت کشورهای شرکت کننده در کنفرانس رسید. این سازمان روز به روز توسعه یافت و اعضای آن به گونه قابل ملاحظه‌ای افزایش پیدا کرد، و امروزه بدون شک، عامل مهمی در زندگی بین‌المللی و وسیله ارزش‌های در به ثمر رسیدن صلح جهانی به شمار می‌آید.

سازمان ملل متحد که مهمترین محل ملاقات کشورهای مختلف و گروههای متضاد است، برای پایان بخشیدن به مخاصمات و رقابت‌ها، مشکلات زیادی در پیش دارد، ولی با این حال تمام سعی خود را بر آن داشته تا جامعه بین‌المللی مجددًا از هم پاشیده نشود.

۸۰- تحول حقوق بین‌الملل از سال ۱۹۴۹ تا کنون

پس از خاتمه جنگ جهانی دوم و تأسیس سازمان ملل متحد، حوادث و وقایع بسیاری تا کنون در جهان رخ داده که کمابیش در تحول حقوق بین‌الملل مؤثر بوده‌اند. از جمله مهمترین آنها عبارتند از:

(۱) پیدایش دو بلوک شرق و غرب به سرکردگی اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و ایالات متحده امریکا؛
(۲) بیداری حس استقلال طلبی و رهایی از استعمار در آسیا و افریقا و در نتیجه، تأسیس کشورهای متعدد در این دو قاره؛

(۳) آزمایشهای هسته‌ای و مسئله تحدید یا خلع سلاح هسته‌ای؛

(۴) مسئله چین، اعلام موجودیت جمهوری خلق چین، اعطای نمایندگی چین در سازمان ملل، در ابتدا به چین ملی (تایوان) و سپس به جمهوری خلق چین و اخراج چین ملی از سازمان ملل متحد؛

(۵) مسئله فلسطین و تأسیس کشور اسرائیل؛

(۶) تنش زدایی و اصل همزیستی مسائلت آمیز میان شرق و غرب؛

(۷) مسئله عدم تعهد و تشکیل گروه کشورهای غیرمعهده؛

(۸) امنیت اروپا (مذاکرات هلسینکی)؛

- ۱۹) تأسیس جوامع اروپایی (اتحادیه اروپایی);
- ۲۰) پان اسلامیسم (تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی، ایجاد و رشد نهضتهاي اسلامي و اسلامگرایي در میان ملتهاي مسلمان);
- ۲۱) اكتشافهاي فضائي;
- ۲۲) افزايش سازمانهاي بين‌المللي;
- ۲۳) اضمحلال نظامهاي سوسیالیستی مارکسیستی در اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و کشورهاي اروپاي شرقی;
- ۲۴) وحدت گرایي کشورها، مثل وحدت ویتنام، وحدت آلمان و وحدت یمن؛
- ۲۵) تجزيه گرایي کشورها: فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و تشکيل چهارده جمهوري مستقل. (شامل فدراسيون روسیه، روسیه سفید (بیلو روسی)، اوکراین، مولداوی، لیتوانی، ارمنستان، آذربایجان، قزاقستان، گرجستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان)، تجزيه یوگسلاوی و تشکيل پنج جمهوري مستقل (شامل: جمهوري فدرال یوگسلاوی (مشتمل بر صربستان و مونته‌نگرو) کرواسی، اسلونی، مقدونیه و بوسنی هرزگوین)، تجزيه چکسلواکی و تشکيل دوکشور چک و اسلواکی؛
- ۲۶) جدایی طلبی سرزمینها: جدایی بحرین از ایران و تشکيل کشور مستقل بحرین. جدایی بنگلادش (بنگال شرقی) از پاکستان و تشکيل کشور مستقل بنگلادش، جدایی اریتره از اتیوبی و تشکيل کشور مستقل اریتره؛
- ۲۷) مسئله لغو آپارتاید (الگای تبعیض نژادی در افریقای جنوبی):
- ۲۸) بحران گروگان‌گیری دیپلماتهاي امريکاي در تهران؛
- ۲۹) بحرانهاي حاد بين‌المللي، از جمله بحران اشغال چکسلواکی و افغانستان توسيط نیروهاي شوروی (سابق)، بحران داخلی افغانستان، جنگهاي داخلی میان جمهوريهاي مستقل شوروی (سابق)، بحران سومالی (پس از ورود نیروهاي چند مليتي به آن کشور)، بحران بوسنی هرزگوین، بحران جنوب لبنان (ناشي از برخوردهای مسلحane نیروهاي اسرائیلی با حزب الله لبنان) بحران کوزوو و مداخله نظامی ناتو، بحران فلسطین و بالاخره، بحران جهانی ناشی از حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و حمله متقابل امریکا و متحداش به افغانستان و سرنگونی طالبان و برقراری نظام جمهوري اسلامی در آن کشور، بحران هسته‌ای ایران و واکنش جامعه بين‌المللي در قبال آن؛
- ۳۰) جنگهاي شديد ناحيه‌اي و منطقه‌اي: جنگ هندوچين، جنگ کره، جنگ اعراب و اسرائیل، جنگ ویتنام، جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج فارس و بالاخره جنگ امریکا و متحداش علیه عراق و اشغال آن کشور.
- ۳۱) تأسیس دادگاههاي بين‌المللي، از جمله دادگاه‌های نورمبرگ و توکیو، دیوان بين‌المللي دادگستری، دیوان کیفری بين‌المللي، دادگاه کیفری برای یوگسلاوی سابق، دادگاه کیفری برای رواندا و دیوان داوری دعاوی ایران و امریکا.